

زهرا رهنورد:

پس قسم به بهار ، که این زندانیان آزادگانند

گزارشگران بدون مرز: مقامات ایران مسئول جان روزنامه نگاران دربند هستند
 نامه عماد بهاور از زندان: جز ابراز عشق، اعترافی برای بازجویان ندارم
 گفتگو با مادر کوهیار گودرزی درباره وضعیت نگران کننده وی
 شادی صدر برنده ی جایزه ی «پروانه ی طلایی» شد
 مجتبی سمیع نژاد: در بند ۲ الف سپاه بر فعالین حقوق بشر چه می گذرد؟
 بهمن قبادی از جشنواره بین المللی فیلم هلند دو جایزه گرفت
 وزیر دادگستری گفت: دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور تشکیل می شود
 حضور گسترده ماموران انتظامی به همراه سه بالگرد در سیزده بدر در تهران
 بازداشت گسترده در همایش دفاع از دریاچه ارومیه
 تصاویری از سیزده بدر ۱۳۸۹

شماره ۱۱
 ۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹



INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

سروده ها:

جواد اسدیان، خسرو باقرپور،
 شهلا بهار دوست، فتح الله شکیبایی،
 یوسف صدیق، مهرداد عارفانی،
 آرزیتا قهرمان، ویدا فرهودی،
 مهتاب کرانشه، پیرایه یغمایی

پیش به سوی انتخابات آزاد

طرح چهار سوال و امید به پرداختن به آن از جانب

صاحب نظران

۱- آیا طرح شعار انتخابات آزاد در چهار چوب
 قانون اساسی این نظام امکان پذیر است یا خیر؟
 نظر تان را در ممکن بودن یا نبودن توضیح دهید.
 ۲- پیشبرد این شعار در جامعه لازمه چه تحولاتی
 است راهکارهای شما برای رسیدن به انتخابات آزاد
 چیست؟

۳- نقش نیروهای مردد در جامعه بخصوص در
 ملیتهای مختلف چگونه است برای جذب آنها آیا
 لازم نمی بینید که تغییرات اساسی در قانون اساسی
 باید بوجود بیاید و به خواستههای آنان پرداخته و با
 وضع قوانین جدید به آن رسمیت بخشید؟
 ۴- آیا اپوزسیون در توان خود می بیند که مشترکا
 قانون اساسی بدیلی را تا تشکیل مجلس موسسان به
 جامعه پیشنهاد دهد؟

با سپاس از همکاری و همیاری سایت اخبار روز

www.akhbar-rooz.com

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۹	دوم در جمهوری اسلامی موضوعیت ندارد ایرج ادیبزاده
۱۰	تعریف دوباره هویت و فمینیسم جهان سوم سوزان دیزل / ترجمه : آزاده دواچی
۱۱	عدالتی در کار نبوده، نیست و نخواهد بود! شادی صدر
۱۲	جنبش زنان ایران؛ راهگشای پیکار سبز جمشید طاهری پور
۱۳	چند پرسش دربارهٔ معضلات دموکراسی مسعود فاضلی
۱۴	گزارشی نگران کننده از وضعیت پناهی در زندان فرشته قاضی
۱۶	دور کردن جنبش سبز از خصایلش؛ خیانت به اخلاق و سیاست مصاحبه فرزانه بذری پور با فرخ نگهدار

دموکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای
 شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید.
 ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با
 هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و
 رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف
 دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز
 پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و
 جدی گرفتن خواستههای خلقها در کشورمان و فراهم
 آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و
 برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که
 به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

تهیه و تنظیم:

شهلا بهار دوست

خبرها

سازمان یافته به فعالین حقوق بشری در 11 اسفند ماه سال گذشته بازداشت و روانه بند 2 الف سپاه پاسداران شده است با گذشت بیش از یک ماه همچنان در سلول انفرادی نگهداری می شود.

اتهام خانم صفری از سوی دادستان تهران تحت عنوان جرایم اینترنتی اعلام شده است و نامبرده تا کنون یکبار حق ملاقات با خانواده را یافته است.

اکثر فعالین حقوق بشری بازداشت شده پس از یازدهم اسفند ماه از حق دسترسی به وکیل مستقل محروم هستند و پیگیری های خانواده بازداشت شدگان تا کنون بی نتیجه بوده است.

مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران پیشتر نسبت به رفتاری های فرا قانونی با فعالین بازداشت شده طی اطلاعیه مطبوعاتی ابراز نگرانی کرده بود

گزارشگران بدون مرز: مقامات ایران مسئول جان روزنامه نگاران در بند هستند

هرانا:

سازمان گزارشگران بدون مرز با صدور بیانیه ای، «نگرانی عمیق» خود را از شرایط بازداشت «غیرانسانی» روزنامه نگاران مخالف دولت در ایران اعلام کرد.

این بیانیه، مقام های جمهوری اسلامی را مسئول سلامتی روزنامه نگاران بیمار دانسته و از آنها خواسته است که برای نجات جان این افراد، اقدامی انجام دهند. بر اساس این بیانیه که در پایگاه اطلاع رسانی گزارشگران بدون مرز منتشر شده، بسیاری از روزنامه نگاران و وب نگاران زندانی، پس از ماه ها بازداشت «خودسرانه» و نگهداری در سلول های انفرادی، از نظر روحی و جسمی «شدیدا آسیب دیده اند».

این سازمان مدافع آزادی بیان، می گوید که برخی روزنامه نگاران همچون عمادالدین باقی، بدرالسادات مفیدی، مهدی محمودیان و محمدصادق کبودوند «بیمار» هستند و نیاز «فوری» به درمان دارند.

فاطمه کمالی احمدسرای، همسر عمادالدین باقی پس از دیداری که در روز ۹ فروردین با همسرش داشت، گفت که آقای باقی در شب عید دچار عارضه تنفسی شده و از سوی مسئولان زندان، به بیمارستان انتقال یافته است.

«بسیاری از روزنامه نگاران زندانی پس از ماه ها بازداشت خودسرانه و نگهداری در سلول های انفرادی از نظر روحی و جسمی شدیدا آسیب دیده اند» باقی، هفتم دی ماه سال گذشته از سوی مأموران امنیتی بازداشت شد. وی در سال های گذشته چندین بار بازداشت شده و بیش از ۸۰ بار از سوی دادگاه و مقامات امنیتی برای بازجویی احضار شده است.

خانواده بدرالسادات مفیدی، نیز پس از ملاقات با وی از وضعیت جسمی این روزنامه نگار ابراز نگرانی کرده اند.

به گفته فرزندان دبیر انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران، «وی بیش از ۲۰ روز است که به دلیل ناراحتی قلبی از قرص های آرام بخش قوی استفاده می کند، صبح ها به سختی از خواب بیدار می شود و بیشتر اوقات حالت گیجی دارد».

خانم مفیدی از هفتم دی ماه سال گذشته تا کنون در بند ۲۰۹ زندان اوین در بازداشت به سر می برد.

گزارشگران، مقام های جمهوری اسلامی را مسئول سلامتی روزنامه نگاران بیمار دانسته و از آنها خواسته است که برای نجات جان این افراد، اقدامی انجام دهند.

مهدی محمودیان، روزنامه نگاری که از بیش از هفت ماه از بازداشت وی می گذرد نیز به بیماری شدید تنفسی مبتلا است. وی به خانواده اش گفته که چندین بار در سلول خود «بیهوش» شده است.

گزارشگران بدون مرز با ابراز نگرانی از وضعیت جسمانی محمدصادق کبودوند، می گوید که این روزنامه نگار زندانی بارها در زندان دچار «عارضه های مختلف» شده و مقامات قضایی- امنیتی با مرخصی وی موافقت نمی کنند.

آقای کبودوند، از تیر ماه سال ۱۳۸۶ در زندان است و از سوی دادگاه تجدیدنظر به ۱۱ سال حبس محکوم شده است.

این بیانیه، هنگامه شهیدی، عیسی سحرخیز، نادر کریمی جونی و مجتبی لطفی را از دیگر روزنامه نگاران زندانی بیمار معرفی کرده و خواستار آزادی «بدون قید و شرط» روزنامه نگاران زندانی شده است.

در ۱۰ ماه گذشته، شمار زیادی از روزنامه نگاران منتقد، بازداشت و با احکام سنگین حبس و تبعید مواجه شده اند. گزارشگران بدون مرز، ایران را بزرگترین زندان روزنامه نگاران در جهان معرفی کرده است



ابوالفضل عابدینی به ۱۱ سال زندان محکوم شد

رهانا:

شعبه یکم دادگاه انقلاب اهواز ابوالفضل عابدینی خبرنگار مستقل را به اتهامات ارتباط با دول متخاصم (۵ سال)، عضویت در مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران (۵ سال) و تبلیغ علیه نظام از طریق مصاحبه با رسانه های بیگانه (۱ سال) و در مجموع به ۱۱ سال حبس تعزیری محکوم کرد. حکم زندان ابوالفضل عابدینی اوایل اسفندماه ۱۳۸۸ صادر شده و ۹ فروردین ماه امسال به محمد اولیایی فرد وکیل ایشان ابلاغ شد. این حکم مربوط به پرونده پیشین عابدینی است که به بازداشت ایشان در تیرماه سال گذشته ۱۳۸۸ و آزادی با قید وثیقه ۳۰۰ میلیونی در آبان ماه همان سال منجر شد.

ابوالفضل عابدینی آخرین بار نیمه شب ۱۱ اسفند ماه ۱۳۸۸ در منزل مسکونی خود در رامهرمز با محاصره منزل و ضرب و شتم شدید دستگیر شد و به انفرادی بند ۲ الف زندان اوین منتقل شد که با وجود گذشت بیش از یک ماه، اتهامات پرونده جدید هنوز به اولیایی وکیل وی ابلاغ نشده است.

حضور زهرا بهرامی از بازداشت شدگان روز عاشورا

در سلول های انفرادی

رهانا:

زهرا بهرامی ۴۵ ساله بعد از اعتراضات گسترده مردم در روز عاشورا دستگیر و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. او از زمان انتقال تا به حال در سلول های انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین بسر می برد و در طی این مدت بارها مورد بازجویی قرار گرفته است و بازجویی های او چندین ساعت ادامه داشته.

به گزارش فعالین حقوق بشر و دموکراسی، بهرامی از زمان دستگیری تا کنون از داشتن ملاقات با خانواده اش محروم بوده است و فقط تماسهای تلفنی کنترل شده که در حضور بازجویان صورت می گیرد بوده که مدت زمان این مکالمات بین ۲ الی ۳ دقیقه بود است و هدف از آن بیشتر ممانعت خانواده از هر گونه اقدام و تلاش برای آزادی و بهتر شدن شرایط او بوده.

بازجویان این خانواده را تهدید کرده اند که از انتشار خبر دستگیری و وضعیت وی خوداری کنند در غیر اینصورت باعث بدتر شدن شرایط او خواهند شد. خانواده بهرامی از زمان دستگیری تا به حال پیگیری و وضعیت او بودند ولی از دادن پاسخ به این خانواده خوداری می کنند. خانواده بهرامی می گویند که زهرا بهرامی مقیم کشور هلند است و برای دیدار خانوادگی به ایران سفر کرده است.

هرانا؛ یک ماه بی خبری از سرنوشت مهدی خدایی

هرانا:

از سرنوشت مهدی خدایی، فعال حقوق بشر و دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه آزاد شهر ری، هیچ اطلاعی در دست نیست.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، از سرنوشت مهدی خدایی، همکار سابق مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران که در پی یورش های سازمان یافته ی ۱۱ اسفندماه و سناریو سازی بر علیه فعالان حقوق بشر در ایران بازداشت شده است، علیرغم پیگیری مستمر خانواده هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.

این فعال سابق دانشجویی که در زمان دستگیری در حال گذران دوران مرخصی سربازی خود بوده است اخیراً از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به تحمل ۴ سال حبس تعزیری محکوم شده بود، نامبرده در این پرونده حداقل ۳ روز را به دلیل شکنجه و جراحات وارده در بیمارستان قمر بنی هاشم وزارت اطلاعات بستری شده بود.

لازم به ذکر است در راستای سناریوی دستگاه امنیتی برای فعالین حقوق بشری خواسته همکاران مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران در طی دو ماه گذشته دست کم ۴۱ تن در ایران بازداشت شدند.

هرانا؛ مرجان صفری همچنان در سلول انفرادی

هرانا:

مرجان صفری فعال حقوق بشر در بند همچنان در سلول انفرادی اطلاعات سپاه پاسداران نگهداری می شود.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، مرجان صفری فعال حقوق بشر که در یورش

نامه عماد بهاور از زندان:

جز ابراز عشق، اعترافی برای بازجویان ندارم



عماد بهاور که سال گذشته برای چهارمین بار دستگیر شد و اینک در شرایطی نامشخص در زندان به سر می برد در نامه ای خطاب به همسرش نوشت: "جز ابراز عشق، اعترافی در محضر بازجویان ندارم".

عماد بهاور که سال گذشته 3 بار بازداشت شده و 50 روز را در سلول های انفرادی بند 209 زندان اوین گذرانده بود، بار چهارم برغم داشتن وثیقه، در 16 اسفند ماه دستگیر شد و از آن موقع تاکنون هیچ تماسی با خانواده خود نداشته و خانواده این عضو نهضت آزادی در بی خبری مطلق قرار دارند.

عماد بهاور پیش از بازداشت نامه ای خطاب به همسرش نوشته و خواسته بود که اگر تا 15 فروردین آزاد نشد این نامه منتشر شود. او در این نامه که برای انتشار در اختیار "روز" قرار گرفته، خطاب به همسرش نوشته است: "وضعیتی که من و تو در آن قرار داریم، حاصل یک «انتخاب» بوده است نه یک «تحمیل» یا یک «اتفاق». انتخابی که سال ها پیش در پی یک «تصمیم» صورت گرفته است."

آقای بهاور سپس به ارائه تصویری از وضعیت زندان خود پرداخته و این تصویر را زیبا ترین تصویر زندگی دانسته و توضیح داده است: "در سکوت و تنهایی در سلولی کوچک و تاریک، زندگی با نگرهبانانی که برخی با توهین و تحقیر و بداخلاقی رفتار می کنند و ملاقات دائم با بازجویانی که زندانی را تحت شدیدترین فشارهای روانی - یا بعضاً فیزیکی - قرار می دهند تا به خواسته های خود برسند."

این فعال سیاسی سپس به بیان تجربه خود از زندان و بازجویی ها پرداخته و نوشته است: "بازجویان، زندانی را در دو حالت تحت فشار روانی قرار می دهند: اول، حالتی است که از «گذشته» سخن می گویند و از اشتباهاتی که به زعم آن ها رخ داده و فرصت هایی که از دست رفته است؛ آزادی در روزهای خوش گذشته را به رخت می کشند. دوم، حالتی است که تصویری از «آینده» ای تاریک در پیش روی تو ترسیم می کنند؛ آینده ای مملو از بدبختی، تباهی، فقر، فقر، حقرات، تنهایی، اسارت و عمر هدر رفته... آنگاه اولین تجربه های «ترس» را در وجودت مشاهده می کنی. ترس هدر رفتن تمام اندوخته های گذشته و ترس از دست دادن تمام فرصت های آینده... اینجاست که وقتی تو را پر می کنند از «گذشته و آینده»، تو دیگر در وضعیت آگاهی در «لحظه اکنون» نخواهی بود." متن کامل نامه عماد بهاور خطاب به همسرش، مریم شفیعی بدین شرح است:

همسر عزیزم، مریم مقدس من، سلام،

مدتی است که "ظاهر" پیش تو نیستم. دلنگی های تو و مادرم را می بینم. این نامه را نوشتم تا بگویم دلنگی های ما بی معناست. فاصله ای وجود ندارد و ما بدون شك با هم هستیم... این را نوشتم تا بگویم این دیوارهای بتونی، این اتفاقات، این سختی ها، همه، "توهم" است و در عوض، آن چه در خیال من و تو است، واقعی... می خواهم بگویم درگیر و اسیر این "توهم" نشو و نگذار به خاطر آن از مسیری که طی می کنی، باز بمانی... این تنها خواسته من است...

غم، دلنگی، ناراحتی، خشم، نفرت، حسرت، طمع، یأس و ناامیدی، همه به خاطر آن است که ما گاهی این توهم را باور می کنیم و درگیر آن می شویم... آن را باور نکن؛ از آن بگذر و همیشه در شادی، عشق و صلح زندگی کن... هیچ تناقضی وجود نخواهد داشت... باید بگویم (و خودت هم می دانی) وضعیتی که من و تو در آن قرار داریم، حاصل یک "انتخاب" بوده است نه یک "تحمیل" یا یک "اتفاق". انتخابی که سال ها پیش در پی یک "تصمیم" صورت گرفته است. نه از آن جنس تصمیماتی که دیگران فکر می کنند؛ تصمیم به "بودن" و "زندگی کردن"... پس برای تو شرح خواهم داد که حاصل این تصمیم و انتخاب تا به این جا چه بوده است؛ کاری به اکتسابات شخصی و دستاوردهای اجتماعی ندارم. حساب سود و زیان هم نمی کنم. وضعیت خودم را در این لحظه می گویم: "در سکوت و تنهایی در سلولی کوچک و تاریک، زندگی با نگرهبانانی که برخی با

توهین و تحقیر و بداخلاقی رفتار می کنند و ملاقات دائم با بازجویانی که زندانی را تحت شدیدترین فشارهای روانی - یا بعضاً فیزیکی - قرار می دهند تا به خواسته های خود برسند." این يك تصویر از زندگی من در این جا و اکنون است... به تو اطمینان می دهم که این شاید زیباترین تصویر زندگی من باشد. همچون سایر زیباترین تصاویر زندگی من! زندگی، شیرین و زیباست، با تمام تلخی ها و زشتی هایش... هیچ تناقضی وجود ندارد... نسبت به وضعیتی که در آن قرار گرفته ای "آگاه" باش. زندگی کن آن گونه که می دانی يك انتخاب است نه يك تحمیل. چه فرقی می کند در قصر شاه باشی یا در قعر چاه؟ چه تفاوتی است بین نشستن در میان آتش یا در میان گلستان؟ شرابی تدارک ببین و بودنت را جشن بگیر... مهم این نیست که کجا هستی و چه می کنی، مهم آن است که "هستی" و بازی می کنی. شاد باش از آنکه هستی... بودنی که شاید میلیون ها میلیون (...), آرزوی يك لحظه اش را می کنند. و اینگونه آنچه را که "ماندن در وضعیت آگاهی" می نامند، ما را از وضعیت های مشوش و متشنج بیرونی خلاص، و آرامش و سکون درونی را برایمان به ارمغان خواهد آورد...

حال مریم جان، از تو می پرسم:

می دانی که چطور فقیر باشی و احساس قناعت کنی؟

می دانی که چطور در زندان ولی رها باشی؟

می دانی که چطور در صحنه جنگ باشی و در صلح زندگی کنی؟

می دانی که چطور در آستانه مرگ، سرشار از زندگی باشی؟

می دانی که چطور با دشمنت مواجه شوی درحالی که بسیار دوستش داری؟

می دانی که چطور به زشت ترین تصویر خیره بشوی، گویی که زیباترین منظره را تماشا می کنی؟

می دانی که چطور در میان همه های وحشت و خشم، شاد و آرام باشی؟

این يك "انتخاب" است... هیچ تناقضی در کار نیست...

بگذار از "تجربه ای ناب" برای تو سخن بگویم: بازجویان، زندانی را در دو حالت تحت فشار روانی قرار می دهند: اول، حالتی است که از «گذشته» سخن می گویند و از اشتباهاتی که به زعم آن ها رخ داده و فرصت هایی که از دست رفته است؛ آزادی در روزهای خوش گذشته را به رخت می کشند. دوم، حالتی است که تصویری از «آینده» ای تاریک در پیش روی تو ترسیم می کنند؛ آینده ای مملو از بدبختی، تباهی، فقر، حقرات، تنهایی، اسارت و عمر هدر رفته... آنگاه اولین تجربه های «ترس» را در وجودت مشاهده می کنی. ترس هدر رفتن تمام اندوخته های گذشته و ترس از دست دادن تمام فرصت های آینده... اینجاست که وقتی تو را پر می کنند از «گذشته و آینده»، تو دیگر در وضعیت آگاهی در «لحظه اکنون» نخواهی بود. اکنون تو دیگر در این جا نیستی؛ سرگردانی در میان گذشته و آینده، که هر دو، توهم است و وجود ندارند. تنها "این لحظه" است که وجود دارد و هنگامی که در این لحظه و این جا نباشی، یعنی نیستی، یعنی آگاه نیستی، یعنی خدا نیستی، یعنی درونت خالی است. این خلاء با "ترس" پر می شود و تو فرو می پاشی. خدا را تنها در خلال آگاهی از این لحظه می توانی "ذکر" کنی و اگر او را بیاد نیآوری، مضطرب و ترسان خواهی بود... بازجویان تو را از این لحظه دور می کنند و تو را درگیر گذشته و آینده می کنند، تا خدا را فراموش کنی، آن گونه که خود فراموش کرده اند... آن ها نسبت به وضعیتی که در آن قرار گرفته اند آگاه نیستند. پس حسرت "گذشته" یا غم "آینده" را نخور... گذشته محو شده است؛ آینده ای نیز وجود ندارد؛ آن چه واقعیت دارد همین لحظه است و اکنون. مهم، انتخاب و تصمیم آگاهانه در این لحظه است؛ آنچه در آینده رخ خواهد داد، هیچ اهمیتی ندارد. هر چه پیش آید، خوش آید... ما "هستیم" برای آنکه تجربه هایی بس زیبا و مهم را در لحظات پی در پی زندگیمان تجربه کنیم و در هر لحظه، میان آن چیزی که هستیم و آن چیزی که توهم است فاصله گذاری کنیم. این بازی، بسیار لذت بخش است... بیا و با من از این تجربه، از این بازی و از این زندگی لذت ببر:

فقر را حس کن و از این تجربه لذت ببر...

تنهایی را حس کن و از این تجربه لذت ببر...

رنج را حس کن و از این تجربه لذت ببر...

تحقیر کردن ها و بدرفتاری ها را ببین و از این تجربه لذت ببر...

کنایه ها و توهین ها را بشنو و از این تجربه لذت ببر...

"زندگی سراسر رنج است"... زندگی کن و از این تجربه لذت ببر...

"شاد باش" و از این تجربه لذت ببر... منظورم از شادی، خوشحالی از رخ دادن واقعه ای نیست. آن هم "توهم" است. آن شادی و خوشحالی نیز مانند همان سختی ها و رنج ها که گفتم، همه توهم است. برای "ابراهیم" آتش توهم بود یا گلستان؟ من می گویم هر دو! برای ابراهیم، راهش و حقیقتی که به دنبالش بود واقعت

وبلاگ‌نویسان و کاربران اینترنتی توسط قاضی مرتضوی و قاضی مقدس به وجود آمد؛ تا کنون چندین بار به اجرای این سناریوی یک شکل با اهدافی متفاوت دست زده است. بارزترین نمونه‌ی آن دستگیری کسانی بود که در اسفند ماه سال ۸۷ با نام شبکه‌ی «مضللین» معرفی شدند. در نگاه اول و بر اساس آنچه که از اطلاعاتی‌های سپاه و رسانه‌های امنیتی - دولتی بر می‌آید، این مساله برخورد با سایت‌های «مستهجن و ضد دین» بود. اما آنچه که واقعیت این ماجرا بود زمینه‌سازی برای بی‌اعتمادی عمومی به اینترنت از طریق تبلیغات رسانه‌ی و ساخت برنامه‌های تلویزیونی همچون برنامه‌ی «شوک» بود.

در واقع مرکز جرایم سازمان یافته اینترنتی که خود یک مرکز سازمان یافته‌ی نقض حقوق بشر و دشمن آزادی بیان است، اهداف خود را با نوشتن سناریوهای مختلف و اجرای سازمان یافته و یک شکل آن در زندان اوین زیر عنوان اتهامی و جرمی دیگر مطرح و شروع به پیش‌برد آن می‌کند. این گروه بنام و شکنجه‌گر که اسامی ثابتی چون قاضی کیان‌منش (که در سال ۸۳ دادستان بود و اکنون یکی از قضات پرونده‌ی فعالین حقوق بشر است)، قاضی جعفری (که در پرونده‌ی شبکه‌ی مضللین در صدا و سیما به صراحت از صدور حکم اعدام برای چند نفر از متهمان خبر داد)، شخصی سپاهی به نام «موسوی» (که یکی از عناصر اصلی و بسیار پلید این سازمان است) را همواره در این پرونده‌ها می‌بینیم، یک روش کلی دارد؛ فشار و شکنجه در بند ۲ الف سپاه، اخذ اعترافات تلویزیونی و پرونده‌سازی رسانه‌ی در ابتدا شروع پرونده و تبلیغات تلویزیونی در انتهای پروژه.

یکی از شگردهای مرکز جرایم سازمان یافته که نشات گرفته از تفکر سرکوبگر سپاه پاسداران است، تهدید و فشار شدید بر روی خانواده‌های زندانیان و امنیتی کردن شدید این پرونده‌ها است، به طوری که هم امکان اطلاع‌رسانی از بازداشت شده‌ها را کم می‌کند و هم نقل هر خبری را دچار احتیاط و دور اندیشی‌های خاص می‌کند. این شیوه در تمامی پرونده‌های این گروه به روشنی آشکار است به طوری که حتا برخی بازداشت شده‌گان یک ماه گذشته هنوز حتا خبر بازداشت‌شان بروز نکرده و یا بعد از خبر بازداشت هیچ‌گونه اطلاعاتی از وضعیت آنان در دست نیست.

یکی از شیوه‌های که می‌تواند در شکست این سناریوهای امنیتی موثر باشد، اطلاع‌رسانی و پوشش خبری از وضعیت بد بازداشت شده‌گان و مسائل گفته و نگفته‌ی این پرونده‌سازی است.

آنچه که روشن است اطلاعات و نهادهای امنیتی سپاه می‌خواهند با تکیه بر روش‌های گذشته، همچون برخورد با متهمین تحت عناوین دیگر مثل «انهدام شبکه‌ی سایبری» و شکنجه و فشارهای غیر انسانی بر روی بازداشت شده‌گان، وادار کردن متهمان به شرکت در اعترافات تلویزیونی و شرکت در دادگاه‌ها برای بیان مطالب غیرواقع و... باز هم عده‌ی را برای اهداف شوم خود قربانی کنند.

سکانس داخلی این سناریو در بند ۲ الف زندان اوین برای اجرای این برنامه‌ها بسیار تکان دهنده دنبال می‌شود. منصور نقی‌پور، دکتر حسام فیروزی، مهدی خدایی، عبدالرضا احمدی و به ویژه حسین رونقی ملکی به شدت در زندان اوین و در این بند زیر نظر اطلاعات سپاه تحت فشار هستند. دیگر فعالین حقوق بشر بازداشتی وضعیت بهتری از این ندارند. حسین رونقی ملکی بر اساس اطلاعاتی که داریم و پرونده‌سازی‌های کیهان برای او به شدت در وضعیت بحرانی و نگران‌کننده‌ی در این بند به سر می‌برد و بازجویان سپاهی این پرونده برای او خواب‌ها دیده‌اند.

اکثر متهمان پرونده از افراد گمنام و یا فعالینی که دارای اسم مطرحی نیستند انتخاب شده‌اند. در حالی که ظاهر این پرونده و آنچه که در رسانه‌ها منعکس شده علیه فعالین شناخته شده و گروه‌های مطرح حقوق بشری ایران بوده است. در واقع این شیوه برای قربانی سازی و قربانی گرفتن است، افراد کم نام یا کسانی که کمتر شهرت دارند همواره بیش‌تر در معرض خطر قرار دارند و کمترین حمایت از آنان صورت می‌گیرد که این مساله کمک کننده به بازجویان و سناریوسازان برای پیش‌برد اهدافشان است. مساله‌ی که آن‌ها به خوبی از آن آگاهی دارند.

وضعیت بچه‌های بازداشتی سخت و نگران کننده در بند ۲ الف زندان اوین همچنان دنبال می‌شود، چیزی به پایان این پروژه که در پس شکنجه‌ها و فشارها بسته می‌شود، نموده است. از این پرونده بوی خوبی به مشام نمی‌رسد و مجموعه‌ی از حکم‌های سنگین را به دنبال خواهد داشت. نیاز به کمک همه‌ی فعالین و گروه‌های حقوق بشر است. در حال حاضر بهترین کار شکست این پروژه توسط اطلاع‌رسانی وسیع است. فعالین حقوق بشر که سال‌ها مدافع و حامی زندانیان بوده‌اند اکنون نیاز به حمایت دارند. آن‌ها حامیانی بودند که نقش‌شان را از دست داده‌اند.

داشت. چه فرقی می‌کند در آتش باشی یا در گلستان؟ شادی و شمع یک امر درونی است؛ احتیاجی به محرک بیرونی ندارد، نباید منتظر خبر خوبی بود تا شاد شد؛ تو شاد هستی بدون هیچ دلیل بیرونی. تو شاد هستی تنها به این دلیل که "هستی"! و این زمانی است که شادی و شمع را آگاهانه انتخاب کرده‌ای و با اتفاقات بیرونی - چه سختی‌ها و چه خوشی‌ها - فاصله معناداری گرفته‌ای و انتخاب می‌کنی که نسبت به هر واقعه‌ای چه رفتاری بروز دهی... ممکن است آن عکس العمل بیرونی که انتخاب کرده‌ای، غم و اندوه باشد؛ ممکن است حتی گریه کنی در حالی که در درون، شاد و ساکن و آرام هستی. این "بازی فاصله گذاری" است. تمام آن تناقضات ظاهری که در جملات بالا آمده بود، نتیجه این بازی است.

و در آخر یک نکته مانده که این هم حاصل "تاملات تنهایی" من است که "اعتراف" می‌کنم: در مواجهه با هر انسانی، بدون توجه به آنکه او کیست، چه می‌گوید، چه رفتاری با تو داشته است و چه احساسی نسبت به تو ابراز می‌کند، به یک "پاسخ متقابل درونی" نیاز است. اینکه می‌گویم "نیاز است"، بدین معناست که ما با همین داد و ستدهای درونی است که پیش می‌رویم و در طی مسیر سرعت می‌گیریم. در طی این "تبادل" است که "تکامل" صورت می‌گیرد. "پاسخ‌های متقابل بیرونی" بسیار زیادند؛ می‌توانی سکوت را انتخاب کنی یا پرخاش را، دفاع یا تهاجم را، خندیدن یا گریستن را، عصبانیت یا آرامش را و صداها و واکنش بیرونی دیگر. همه بستگی به آن دارد که بهترین گزینه‌ی تو تا همین کنده منافع تو کدام است. اما، تنها و تنها و تنها یک "پاسخ درونی صحیح" وجود دارد: "عشق"

"عشق را جاری کن تا سرشار از عشق شوی." عشق تنها چیزی است که بخشیدنش به افزایش آن می‌انجامد. دلیل بودن ما نیز همین جریان عشق است. هر پاسخ درونی دیگری به رفتارهای دیگران، انحرافی است از مسیری که طی می‌کنی. پاسخ درونی تو به کسی که با تو خوش رفتاری و کسی که با تو بد رفتاری می‌کند، باید یکی باشد: دوستش داشته باش! "دشمنت را دوست بدار!" آن کس که تو را به حبس می‌کند، دوست بدار! آن کس که تو را شکنجه می‌کند، دوست بدار! آن کس که تو را از کار بی‌کار و تو را از ادامه تحصیل منع کرده است، دوست بدار! ظالم را و عادل را، دیکتاتور را و آزادی خواه را، مذهبی را و ملحد را، صادق را و کاذب را، همه را دوست بدار! و این گونه اعترافی جز "ایزاز عشق" در محضر بازجویان و قضات عزیز در چپته نخواهم داشت. "من از آن روز که در بند توام، آزادم..."

پس:

عشق برای زندانی، عشق برای زندانبان ...
عشق برای آن کس که شکنجه می‌شود، عشق برای آن کس که شکنجه می‌کند ...
عشق برای متهم، عشق برای قاضی ...
عشق برای آن کس که تو را به اسارت می‌برد ...
عشق برای همگان ...
مریم جان! چه با من، چه بدون من، همه چیز زیبا خواهد بود ...
عشق برای تو ...
همسرت عماد

در بند ۲ الف سپاه بر فعالین حقوق بشر چه می‌گذرد؟

مجتبی سمیع‌نژاد

سناریو سپاه پاسداران در بند ۲ الف زندان اوین علیه فعالین و کنشگران حقوق بشر داخلی بسیار بد دنبال می‌شود، آنچه از خروجی این سناریو بیرون می‌آید، اتفاقی است تکراری است و مسبوق به سابقه. در واقع این سناریو در سکانس‌های بیرونی خود پرونده‌ی است شامل همان اتهام‌های کلیشه‌ی و همیشه‌ی همچون اقدام علیه امنیت ملی، ارتباط با بیگانه‌گان، ساپورت شدن از طرف نهادهای جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل و اسم بردن از پروژه‌های تخیلی‌ی که تنها کیهان‌نویسان نام‌شان را می‌دانند و بس. آنچه که این روزها در بند ۲ الف زندان اوین می‌گذرد، شکنجه، فشار، تهدید خانواده‌های فعالین حقوق بشر بازداشتی، عدم امکان تماس و برخورداری از وکیل و بی‌خبری مطلق از وضعیت بازداشتی‌ها است. سناریوی جدید سپاه پاسداران فعالین حقوق بشری را هدف قرار داده تا بتواند با ضربه زدن بر آن‌ها به پیکره‌ی فعالیت حقوق بشری ضربه وارد کرده تا متقاعب آن سرپوشی بگذارد بر کارنامه‌ی سپاه حقوق بشری جمهوری اسلامی و زمینه‌ی برای تداوم آن. به خصوص آن که از طرف ناقضان حقوق بشر ایرانی این سال، سال تلاش مضاعف و همت مضاعف نام گرفته است! مرکز جرایم سازمان یافته وابسته به سپاه پاسداران که زمینه‌ی شکل‌گیری آن در سال ۱۳۸۳ در برخورد با

تحویل سال نو در سلول انفرادی

گفتگو با مادر کوهیار گودرزی درباره وضعیت نگران کننده وی
لیدا حسینی نژاد



کمیته گزارشگران حقوق بشر - با گذشت بیش از ۱۰۰ روز از بازداشت کوهیار گودرزی، عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر، وی همچنان در بازداشت و بلا تکلیفی به سر می‌برد و گزارش‌ها حاکی از تداوم فشار بر وی توسط بازجویان پرونده است.

گودرزی در آبان‌ماه با فشار نیروهای امنیتی از دانشگاه صنعتی شریف اخراج شد. او در رشته مهندسی هوافضا در این دانشگاه مشغول به تحصیل بود. این روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، دبیر کمیته گزارشگران حقوق بشر، برنامه‌ساز رادیو زمانه، عضو کمیته حقوق بشر سازمان ادوار تحکیم وحدت و عضو دفتر تحکیم وحدت طیف علامه بوده است.

کوهیار گودرزی در ۲۹ آذرماه بازداشت شد و از آن تاریخ تنها سه بار با مادرش تماس تلفنی داشته است. پروین مخترع، مادر کوهیار گودرزی در شهرستان زندگی می‌کند و مجبور است برای ملاقاتی کوتاه با فرزندش هر هفته این مسیر طولانی را ببیماید. آنچه می‌خوانید گفتگوی کمیته گزارشگران حقوق بشر با مادر این فعال مدنی در مورد آخرین وضعیت وی است.

خاتم مخترع، شما در این مدت با کوهیار ملاقات کابینی داشته‌اید. آیا درخواست ملاقات حضوری نکردید؟

بله من قبلاً درخواست ملاقات حضوری کرده بودم.

آیا موفق به این دیدار شدید؟

بله طبق نامه تقاضایی که قبلاً من به دادستان داده بودم، موافقت شده بود که من برای یک نوبت ملاقات حضوری داشته باشم که چهارشنبه توانستم کوهیار را حضوری ببینم.

کوهیار در چه وضعیتی بود؟

کوهیار شب تحویل سال و شب قبل از آن در یک سلول تنها بوده. البته شاید به این معنی نبوده که بخواهند او را در سلول انفرادی نگهدارند. شاید به این دلیل بوده که همسولوی او آزاد شده بوده. در هر صورت فرزند من شب عید را تنها گذرانده و این هم عیدی آن‌ها به کوهیار بوده. کوهیار حتی اجازه نداشته به من تلفن بزند. البته بعداً با آقای جعفر پناهی هم‌سلول می‌شود.

سلول کوهیار در دو هفته پیش دو بار و هفته گذشته سه بار و در این دو-سه روز گذشته یک بار جابه‌جا شده است. این موجب آزار کوهیار می‌شود و به نظر من نوعی شکنجه است. علت این آزارها می‌تواند عدم همکاری کوهیار در بازجویی‌ها باشد. البته کوهیار به خیلی موارد هم از جمله حکم تمدید بازداشت موقت خود اعتراض داشته است.

طبق قوانین جمهوری اسلامی حتی تمام این بازداشت‌ها و این نوع بازجویی‌ها غیرقانونی هستند. زندانی حتماً باید در همان روزهای اول توسط قضات تفهیم اتهام شود و طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی هر زندانی حق داشتن وکیل دارد و وکیل حق ملاقات با زندانی و دسترسی به پرونده زندانی را دارد تا بتواند از زندانی دفاع کند.

الآن آن‌ها هر اتهامی و برجسی را بدون اینکه بتوانند ثابت کنند به فرزندان ما می‌زنند و این‌ها را هم مرتب در رادیو و تلویزیون تکرار می‌کنند، از جمله اتهام محاربه و براندازی و وابستگی به شرق و غرب و ارتباط با سازمان منافقین و غیره که این‌ها فقط حرف هستند. آن‌ها باید بتوانند این‌ها را در یک محکمه قانونی ثابت کنند در غیر این صورت در حد یک اتهام واهی است.

شادی صدر برنده ی جایزه ی «پروانه ی طلایی» شد



پنجهزار یورو جایزه ی نقدی به گروه یا شخصی اهدا خواهد شد که پروژه ای را برای مستند کردن خاطرات زنان از آزارها و سرکوب و زندان در سالهای ۶۷-۵۷ پیشنهاد کند

اخبار روز: شادی صدر، روزنامه نگار و فعال حقوق زنان در ایران، برنده ی جایزه ی جهانی «پروانه ی طلایی» شد. خانم صدر در متنی در سایت شخصی خود در مورد برنده شدن این جایزه چنین نوشته است:

جایزه پروانه طلایی؛ تقدیم به خاطره رنج زنان
دیشب که خسته و خرد و خاکشیر رسیدم خانه، دیدم روی موبایلم که طبق معمول جا گذاشته بودم صد تا پیام و میس کال (راستی فارسی اش چی می شه؟) هست. ای میل را که باز کردم، معنی آن همه تماس بی پاسخ را فهمیدم: در مراسم اختتامیه جشنواره فیلمهای حقوق بشری عفو بین الملل، هیات داوران این جشنواره، جایزه پروانه طلایی را به دلیل امیدبخش ترین و با ابهت ترین فعالیت، که در فیلم «زنان در کفن» به نمایش گذاشته شده بود، به من اعطا کرده است. کاندیداهای دیگر، سومالی مام، از کامبوج و ربیعا خدیر، از الجزایر بودند که نه از باب تعارف، که از ته دل می گویم، هر دوی آنها بیش از من مستحق دریافت این جایزه بودند. سومالی مام، فمینیست کامبوجی، زندگی چندین دختر خردسال را از چنگ قاچاقچیان تجارت سکس و پورنوگرافی و فحشا نجات داده است و ربیعا خدیر، مادر فعال سیاسی که سالهاست ناپدید شده، جنبش مادران و دادخواهی را در الجزایر رهبری کرده است. با هر دوی اینها، هفته پیش آشنا شدم، وقتی در دو روز از جشنواره شرکت کرده بودم. اما متأسفانه در مراسم اختتامیه نبودم و اصلاً فکرم را هم نمی کردم که این جایزه را به من بدهند. جایزه ای که نه به من، که باید به تک تک فعالان کمپین قانون بی سنگسار، چه آنهایی که زندگی، فعالیتها و تصویرشان در فیلم نمایش داده می شود، به خصوص محبوبه عباسقلی زاده، آسیه امینی و اعضای شبکه وکلای داوطلب و چه آنهایی که به هر دلیل، در آن فیلم نیستند داده می شد. در واقع جایزه باید به «کمپین قانون بی سنگسار» داده می شد که من تنها جزئی از آن بودم. افتخار این جایزه، از آن این کمپین است و اگر روزی، موزه جنبش زنان درست شود، جایزه باید به بخش مربوط به کمپین قانون بی سنگسار منتقل شود.

اما 5000 یورو، وجه نقدی این جایزه را می خواهم تقدیم کنم به «خاطره». به باور من، ما تاریخ رنج و درد و خشونت را تکرار می کنیم، چون هیچگاه خاطراتمان، مستند نشده، بازگو نشده و درد و رنج قربانیان خشونت، به رسمیت شناخته نشده است. از این رو، می خواهم این مبلغ را تقدیم کنم به پروژه ای که بتواند درد و رنج زنان سرزمینم را در یکی از تاریک ترین دورانها از نظر نقض حقوق بشر، یعنی دهه 57-67 را مستند کند. می دانم که این مبلغ، در مقابل حجم عظیم کاری که باید صورت بگیرد بسیار ناچیز است اما می تواند شروعی باشد برای نوشتن بخشی از تاریخ ما زنان. و امیدوارم که ادای دین و احترامی باشد به همه آنهایی که آزادی، رهایی، جوانی، وطن، خانواده و دوستانشان را در سالهای 57 تا 67، از دست دادند. همه آنهایی که نسل من، هیچگاه نتوانست صدایشان را بشنود و تجربه شان را زیست کند. بنابراین، این مبلغ به گروه یا شخصی داده خواهد شد که پروژه ای را برای مستند کردن خاطرات زنان از تهدید، آزار و اذیت، سرکوب، زندان، شکنجه و تبعید در سالهای 57-67 پیشنهاد کنند.

صنعتی نو شیروانی

گویا

در پی برگزاری جلسه ی بحث و راهپیمائی اعتراضی دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل برای بدرقه ی ایمان صدیقی (دبیر سیاسی سابق انجمن اسلامی دانشگاه) و محسن برزگر (دبیر فرهنگی سابق انجمن اسلامی دانشگاه) کمیته انضباطی دانشگاه احکام سنگین و دور از انتظاری را برای پنج دانشجوی این دانشگاه صادر کرد.

به گزارش این خیر احکام صادره به شرح زیر می باشد:

1. جلال الدین صادقی: یک ترم محرومیت از تحصیل با احتساب سنوات
2. محمد عسگری: یک ترم محرومیت از تحصیل با احتساب سنوات
3. معین اسلامی جم (دبیر تشکیلات سابق انجمن اسلامی دانشگاه): یک ترم محرومیت از تحصیل با احتساب سنوات
4. فرشید ستاری فر: یک ترم محرومیت از تحصیل با احتساب سنوات
5. محمد علمی (عضو سابق شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه): (یک ترم محرومیت از تحصیل بدون احتساب سنوات

این دانشجویان علاوه بر حکم صادره از سوی کمیته انضباطی دانشگاه به دستور قربانی رئیس حراست دانشگاه ممنوع الورد به دانشگاه شدند و بدین ترتیب این دانشجویان نمی توانند بر این اساس در کمیته انضباطی دانشگاه حاضر بمانند و به حکم بدوی خود اعتراض کنند و عملاً این حکم تا قبل از پایان زمان تجدید نظر به اجرا در آمده است.

گفتنی است اتهام این دانشجویان حضور در مراسمی خودجوش که در اسفند ماه سال گذشته از سوی دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی برای بدرقه دو دانشجوی این دانشگاه (محسن برزگر و ایمان صدیقی که به 10 ماه حبس تعزیری و اسال محرومیت از تحصیل محکوم شدند) بوده است.

مقررات تازه برای مسافران عازم آمریکا؛ «ملیت معیار

بازرسی بیشتر نیست

رادیو فردا - دولت ایالات متحده روز جمعه با اعلام روش تازه بازرسی مسافران عازم این کشور خبر داد که از این پس افراد بر اساس ملیتشان برای بازرسی امنیتی در فرودگاهها انتخاب نخواهند شد. به این ترتیب صرف ایرانی یا عراقی بودن افراد ملاک بازرسی مسافران نخواهد بود. روش تازه بازرسی افراد عازم آمریکا در فرودگاهها جایگزین روشی می شود که پس از دستگیری تروریست نیجریایی در کریسمس سال جاری در شهر دیترویت آمریکا اتخاذ شد.

بر اساس روش پیشین، افرادی که ملیت ۱۴ کشور مشخص را داشتند هنگام سفر به آمریکا کنار کشیده شده و به طور خاص مورد بازرسی امنیتی قرار می گرفتند.

این کشورها عبارت بودند از ایران، افغانستان، الجزایر، کوبا، عراق، لبنان، لیبی، نیجریه، پاکستان، عربستان، سومالی، سودان، سوریه و یمن.

در مقابل بر اساس روش تازه هر فردی که عازم آمریکا است تنها در صورتی مورد بازرسی بیشتر قرار خواهد گرفت که مشخصاتش با مشخصات «یکی از تروریستهای بالقوه» که در اختیار مقامات اطلاعاتی آمریکا است همخوان و نزدیک باشد.

برای مثال، اگر مأموران امنیتی آمریکا اطلاعاتی از یک مرد نیجریایی بین ۲۲ و ۳۲ سال داشته باشند که تصور می شود هویتی خطرناک با تروریستی دارد، بر اساس روش تازه تمام مردهای نیجریایی «فقط با این مشخصات» پیش از سفر به آمریکا مورد بازرسی بیشتر قرار خواهند گرفت.

تغییرات تازه در روش بازرسی امنیتی در فرودگاهها که روز جمعه توسط وزارت امنیت داخلی آمریکا اعلام شد حاصل بررسی سه ماهه قوانین و روش های ضد تروریسم ایالات متحده است که به دستور باراک اوباما انجام شده است.

به گفته وزارت امنیت داخلی آمریکا، مقامات آمریکایی امیدوارند با این روش تازه «شکاف امنیتی خطرناکی» را پر کنند که اجازه داد عمر فاروق عبدالملطوب نیجریایی در کریسمس سال جاری در آمستردام هلند سوار هواپیمایی به مقصد دیترویت آمریکا شود. عبدالملطوب که بمبی دست ساز را در لباس زیر خود پنهان کرده بود پس از نشستن هواپیما در فرودگاه دیترویت به کمک مسافران همان پرواز دستگیر و تسلیم مقامات امنیتی فرودگاه شد.

خبرگزاری آسوشیتدپرس از قول یک مقام ارشد آمریکایی که خواسته است نامش فاش نشود می گوید دولت آمریکا همچنین امیدوار است که با این روش تازه از تعداد «مسافران بی گناه» ۱۴ کشور تعیین شده که برای بازرسی بیشتر کنار کشیده می شوند کاسته شود.

در حال حاضر همچنین نام مسافران عازم آمریکا با فهرست نام هایی که آمریکا از تروریست ها یا افراد مظنون به تروریسم دارد چک می شود.

خبرگزاری آسوشیتدپرس می گوید یکی از دلایلی که عمر عبدالملطوب توانسته است در آمستردام سوار هواپیمایی دیترویت شود این بوده که نام او در این فهرست نبوده است.

پیش از این بازجو به علت عدم همکاری کوهیار برگره های بازجویی او را پاره کرده بود. آیا از وضعیت پرونده کوهیار اطلاع جدیدی دارید؟

بله در آخرین بازجویی، بازجو هفت برگ بازجویی کوهیار را پاره کرده و الان مدتی است که دیگر از کوهیار بازجویی نشده. کوهیار الان در وضعیت بلاتکلیف به سر می برد. او هیچکدام از اتهامات خود را نپذیرفته. از او پرسورد ایمیل اش را می خواستند که کوهیار نداده است به این دلیل که آن ها را در حکم حریم فردی می داند و در قانون هم به آن اشاره شده است. همچنین از او پرسورد هاست و دومین کمیته را هم خواسته اند که او نداده است. به همین دلیل کوهیار الان بسیار تحت فشار است. الان سه هفته است که هواخوری کوهیار که البته آن هم در یک سالن بود قطع شده است.

کوهیار حق تلفن زدن ندارد. در مدت بیش از صد روز که کوهیار زندان است تنها سه بار توانسته است با خانه تماس بگیرد که یک بار آن را موفق شدیم با هم حرف بزنیم. در آن تماس با موافقت بازجو از من شلوار و لباس خواست چون به مدت دو ماه لباس خود را نتوانسته بود عوض کند. به او تنها یک دست لباس زندان داده اند و من برای او یک شلوار خریدم و به همراه چند کتاب برای او بردم. اما با وجودی که بازجو موافقت کرده بود یک بار که اصلاً آن بسته را از من قبول نکردند و بار دیگر که از من گرفتند، همچنان آن بسته را به کوهیار ندادند. فرزند من حق تلفن زدن ندارد، هواخوری او سه هفته است که قطع شده و مرتب در سلول ها جابه جا می شود و به سلول های کوچکتر برده می شود و در فشار است. آیا این ها به مصداق شکنجه نیست؟

من هر بار برای ملاقات کوهیار هزار کیلومتر از کرمان به تهران می آیم و این وضع را می بینم ناراحت می شوم. فرزند من از درس و کار و دانشگاه و تمام فعالیت هایش محروم شده و حتی در همان سلول هم وقتی می خواهند به آنجا عادت کنند، کمی به آنجا می رسند و تمیز می کنند آن ها را جابه جا می کنند.

من نمی دانم از چه کسی باید سوال کنیم که به چه دلیل فرزندان ما را از کتاب و روزنامه و رادیو و تلویزیون و لباس همه این ها محروم می کنند و آن ها را ایزوله می کنند. آیا قصد دارند فرزندان ما را روانی کنند؟ معنی این رفتارها چیست؟ البته خوشبختانه فرزندان ما همه از روحیه بالا برخوردار هستند و خود را حفظ می کنند و در زیر این فشارها هم مقاومت می شوند.

وضعیت روحی و جسمی کوهیار در آخرین ملاقاتی که با او داشتید چطور بود؟

هر قدر هم که ما فکر کنیم که وضعیت روحی او خوب است، اما چطور می تواند خوب باشد؟ من بارها خواسته ام خودم را نیم ساعت در یک اتاق نگه دارم نمی توانم. در اتاقی که می دانم چند دقیقه دیگر می توانم دسترسی به روزنامه و کتاب و رادیو و هوای آزاد و درخت و گل و گیاه و صدای پرندگان داشته باشم، اما نمی توانم. فرزندان ما در یک سلول تنگ و تاریک و کثیف چه وضعیتی دارند؟ چه روحیه ای توقع دارید داشته باشند؟ اما من کوهیار را می شناسم، او بچه من است و می دانم مقاوم است. البته بچه که نه! یادم است چندین سال پیش یک نفر به کوهیار گفت: «چقدر بزرگ شدی!» و کوهیار جواب داد: «من بزرگ بودم!»

فرزندان ما واقعاً بزرگ هستند، نه تنها کوهیار بلکه تمام آن هایی که برای تحقق خواست های قانونی خود به خیابان ها آمدند و دست به اعتراض های قانونی زدند و در واقع تقاضای اجرای کامل همین قانون اساسی جمهوری اسلامی را داشتند. حالا این فرزندان ما بی جهت در زندان ها هستند. البته روزی به دوستی گفتم فرزندم در زندان است و او در جواب گفت: «فرزندان شما آزادند، ما در زندانیم» و این درست است کسی که هدفی دارد و برای رسیدن به هدفش مبارزه کرده است و به اصولی پایبند است، در بند نیست.

روز چهارشنبه هم که بر خلاف روال عادی ملاقات های بند ۲۰۹ که پنجشنبه هاست، با کوهیار ملاقات داشتیم. از ماموری که آنجا بود برگه ملاقات را خواستم که داشته باشم و گفتم که آن ها را جمع می کنم. به من گفت: «مگر فکر می کنید فرزندان افتخار ملی است که در زندان است و شما هم این برگه ها را جمع می کنید؟» گفتم: «بله دقیقاً فکر می کنم فرزند من افتخار ملی است.»

الان بیش از صد روز از بازداشت کوهیار می گذرد و تا چند روز دیگر قرار دوم بازداشت موقت او که برای دو ماه تمدید شده بود، به پایان می رسد. آیا اطلاع دارید که پس از پایان این قرار دوم، وضعیت بازداشت کوهیار به چه شکل در خواهد آمد؟

کوهیار به من گفت که قرار بازداشتش تا نهم اردیبهشت تمدید شده و به احتمال زیاد دوباره تمدید خواهد شد. البته او به صورت کتبی به تمدید بازداشت موقت خود اعتراض کرده که تا به امروز هیچ جوابی نگرفته است.

بهمن قبادی از جشنواره بین المللی فیلم هلند دو جایزه گرفت

ایرانی

بهمن قبادی، فیلمساز ایرانی برای کارگردانی فیلم سینمایی «کسی از گربه‌های ایرانی خبر نداره»، دو جایزه از جشنواره بین المللی فیلم Movies That Matter هلند گرفت.

فیلم سینمایی «کسی از گربه‌های ایرانی خبر نداره» پنجمین ساخته بهمن قبادی در جشنواره بین‌المللی فیلم Movies That Matter در شهر لاهه کشور هلند به نمایش در آمد و توانست جایزه Movie Squad All Rights و جایزه یک عمر فعالیت سینمایی را با عنوان Lifetime Achievement را تصاحب کند. این فیلم در افتتاحیه جشنواره بین المللی فیلم Movies That Matter در شهر لاهه هلند با حضور بهمن قبادی، وزیر فرهنگ و هنر هلند و همچنین تنی چند از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی این کشور به نمایش درآمد و از طرف حقوق بشر، جایزه یک عمر فعالیت سینمایی را به خاطر ساختن فیلم‌های تأثیرگذار و دفاع از بشریت و ارزش گذاشتن به ماهیت بشری را دریافت کرد. اعضای هیأت داوران این بخش از جشنواره شامل 5 جوان بودند که از بین 9 فیلم، فیلم سینمایی «کسی از گربه‌های ایرانی خبر نداره» را منتخب اعلام کردند و جایزه Movie Squad All Rights به همراه جایزه نقدی جشنواره را به بهمن قبادی اهدا کردند. این فیلم همچنین از طرف موسسه فیلم هلند، برای برنامه‌های آموزشی این کشور انتخاب شد.

فیلم «کسی از گربه‌های ایرانی خبر نداره» توسط کمیته پخش کننده اسپانیایی خود Alta فیلم، از 27 فروردین در سینماهای سرتاسر اسپانیا بر روی پرده خواهد رفت. برای همین منظور بهمن قبادی در حال حاضر برای انجام مصاحبه با رسانه‌های گروهی و همچنین معرفی بیشتر این فیلم در اسپانیا بسر می‌برد. همچنین «سینه آرت Cineart» کمیته پخش کننده هلندی این فیلم، به زودی این فیلم سینمایی را در سینماهای کشور هلند به نمایش در خواهد آورد. این در حالی است که اکران این فیلم در سینماهای کشورهای اسپانیا، انگلیس، ایتالیا، آمریکا و هلند همزمان در یک ماه اتفاق می‌افتد.

پس قسم به بهار، که این زندانیان آزادگانند

زهرا رهنورد

کلمه:

زهرا رهنورد: در بهار، اغلب، شکارچیان، پرند هارا صید نمی‌کنند، در بهار پرند داران نیز، پنجره قفس‌ها را باز می‌کنند تا در باغ بلبلانه چهچه بزنند. هر مناسبتی در سالی که گذشت، می‌توانست فرصتی باشد تا زندانیان سیاسی آزاد شوند و به این بهانه، رابطه ملت و حاکمیت، تا حدودی بهبود یابد. مناسبت‌هایی چون ماه رمضان، عید فطر، عید قربان، ایام محرم، دهه فجر و ۲۲ بهمن، روز ملی شدن نفت، عید نوروز، ۱۲ فروردین و سیزده بدر. اما هنوز هم "بهار" هست و فرصت باقی است.

آزادی و شکوفایی، سر فصل تیزتر بهار در طبیعت است. از دیدگاه بسیاری از متفکران و از منظر قرآن، قانون طبیعت بر جامعه نیز حاکم است و کم و بیش جامعه و طبیعت در یک نظام هماهنگ قرار دارند. این یکی از سنت‌های الهی است.

حاکمیت موجود ایران که مدعی اسلام‌گرایی است، می‌توانست و همچنان می‌تواند این نظام هماهنگ را در هستی قرائت کند و آزادی‌های بهارانه را به جامعه و ملت تقدیم کند.

آزادی خواهی، دموکراسی طلبی و تریبیات قانونی، سه شاخصه اصلی جامعه ایران است که در صد سال گذشته و همچنان بر تارک مطالبات ایرانیان می‌درخشد. اگر کاوه آهنگر شاهنامه فردوسی و آزادیخواهان ایرانی در سالهای سلطه اعراب بر ایران را هم بر آن بیافزایم، می‌توانیم این سه خاصه را "کهن الگوی" ذهن مردم ایران تلقی کنیم. این سه مشخصه همواره خاطره جمعی و تاریخی ملت ما را به خود مشغول کرده است.

حتی اگر فقط به این مطالبات سه‌گانه بین دو انقلاب مشروطه و بهمن ۵۷ متمرکز شویم، می‌بینیم که هر یک از این دو انقلاب پروژه‌هایی ناتمام بوده‌اند. وضعیتی که در شرایط فعلی و در این مرحله تاریخی - سیاسی کشورمان، حاکمیت و ملت می‌توانستند دست در دست یکدیگر این پروژه‌های ناتمام را تکمیل کنند و با آزادی زندانیان در بند ملت ایران این پروژه تکمیل شود. با یک نگاه کلی این آزادگان در بند را می‌توان طبقه بندی و به شناسایی آنها اقدام کرد:

۱- زندانیان گمنام و بی‌نام و نشان، از زن و مرد و پیر و جوان و نوجوان. آنها بدنه ملتهبند. آنها نه خاکریز اولند و نه سنگری که فتح آن موجب خوشحالی شده باشد و نه سنگری است که سیاسیون پشت آن پنهان شده باشند.

خواسته آنان تنها مثنی از خروارها مطالبات مردم‌اند. آزادگانی که همچون ملت ایران خود بی‌کس و کارند و فقط خدا و آرزوهای شان را دارند. همین و بس. به همین دلیل در زندان نگه داشتن آنها نمادی از زشت‌ترین ظلم‌ها و رنجی است که می‌توان بر یک ملت روا داشت. آنها مادر دارند، فرزند دارند، همسر دارند، پدر دارند و خویشانی خوب که بی‌تاب رنج‌های شان هستند.

۲- زنان زندانی. تاریخ ایران سرشار از شان و منزلت برای زنانی بوده که مظهر رفت و محبت‌اند. در سرزمین باستانی ایران، تندیس الهه‌ها و مادرها، نه تنها نماد پرستش و باروری است بلکه سمبل احترام عمیق تاریخی این سرزمین کهن به زنان بوده است. قرآن نیز یک سوره را به طور مشخص به زنان اختصاص داده و با انتخاب واژه "ام" به معنای ریشه و اطلاق آن به مادر، فهم زبان شناختی و الایی را برای درک جایگاه زن پیش رویمان نهاده است.

زنان زندانی جنبش سبز ایران نمونه‌ای از سلحشوری و استقامت زنان ایرانند. آیا حاکمیت می‌خواهد با این همه بدعت درستم و سرکوب و بی‌احترامی به زنان، تمامی رهنمودهای قرآنی و سرافرازی‌های تاریخی ملت ایران را نادیده بگیرد

۳- فعالان و مشاهیر سیاسی. سران و مشاوران و همکاران آزادیخواه و مغزهای متفکر و جان‌های بی‌قراری که جر سرافرازی ملت ایران و ایرانی استوار و با هویتی والا، هیچ داعیه‌ای در سر ندارند. آنها خواهان تحقق شاخصه‌های این پروژه‌های ناتمامند. آنان پیشوای پهلوانان معاصر جهانند.

حاکمیت می‌توانست ذهن فعال و توان اجرایی این آزادگان را در جهت عظمت و سرافرازی ایران به کار بگیرد. اما در عوض عمر گرانمایه آنها را ذخیره خاطرات دحمه‌های تاریک زندان کرده است.

۴- طرقداران و فعالان حقوق بشر. بیش و پیش از هر تمدنی و هر کشوری، حقوق بشر در ایران سابقه تاریخی دارد. منشور کورش کبیر یکی از آنها است. اما آیا از کتاب آسمانی ما، قرآن، که با نام خدا شروع و با مردم و سوره‌ای به نام مردم "ناس" پایان می‌پذیرد، مکتوبی والا تر و مزین تر در حقوق بشر می‌توان یافت؟

آیا این وهن ملی و ملت ایران نیست که حاکمیت حقوق بشر را دارای خاستگاهی غیر ایرانی قلمداد می‌کند، تا به بهانه آن فعالان حقوق بشر را نوکر و وابسته به بیگانگان و محل امنیت کشور معرفی کند و آنها را دچار میخ دحمه‌ها و

پستوهای زندان، رنج دهد.

۵- اقوام و ملیت‌ها و اقلیت‌ها. ایران سرزمینی متکثر از اقوام، ملیت‌ها، نژادها و زبانهاست. در ترمینولوژی علوم انسانی امروز، ایران یک کشور "مالتی کالجرال" و چند فرهنگی است. از این رو از یک فرصت بزرگ برای خلاقیت و شکوفایی ملی برخوردار است.

در ترمینولوژی و اصطلاح‌شناسی قرآنی "شعوب و قبائل" یک تولید با به اصطلاح قرآن جعل و قرار الهی است و زبان و رنگهای متنوع انسان‌های کره زمین، آیه الهی نامیده شده است.

آنها به به دنبال خودمختاری اند و نه جدایی طلبی. آرمانخواهانی آزادی خواهند که جز احترام و عظمت خود و ملت، چیزی نمی‌خواهند. قانون اساسی نیز هیچ محدودیتی برای آزادی و احترام به آنها قائل نشده است. ضمن اینکه توسعه فرهنگی آنها را تشویق و ارج نهاده است.

۶- روزنامه‌نگاران، هنرمندان و اصحاب رسانه. در دنیای مدرن، روزنامه‌نگاران و هنرمندان یعنی انسان‌های آزادیخواه، حق طلب و غیر وابسته. که عضو هیچ جناحی نیستند و به میز و دستک و قدرتی وابسته نیستند. اگر آفتاب و مهتاب را در دستان او قرار دهند، جز دفاع از حق، دفاع از مظلوم، دفاع از آزادی و دموکراسی پیشه‌ای بر نمی‌گیرند. حضور روزنامه‌نگاران و هنرمندان و اصحاب رسانه ترجمان آزادی و زیبایی یک ملت است. دنیای جدید

بی‌وجود آنها نمی‌تواند لحظه‌ای خود را باز تولید کند و ناچار به قهقرا می‌رود. آیا قلم که دارای انجمن عظمی است که خداوند به آن قسم خورده "نون و القلم" و تنها ابزار هنرمند و روزنامه‌نگار است، سزاوار چنین جفایی است.

۷- دیگبران و گروگان‌ها. نمی‌دانم چگونه کسانی از موضع قدرت، در ذهن خود گروه‌هایی من در آوردی تولید می‌کنند و انسان‌های بی‌گناه را در خیال خود در آن گروه‌ها جاسازی و سپس دستگیر می‌کنند و با برچسب‌های عجیب و غریب و انواع تهمت‌ها در زندان نگه می‌دارند و یا اعدام می‌کنند. این از بدترین نوع مجازات، بلکه نوعی انتقام‌گشی نخ‌نما شده برای ایجاد محیط ارباب و وحشت است.

پس قسم به بهار، که این زندانیان آزادگانند

ایران می باشد زیرا اعمال این تحریم ها و همزمانی آن با هدفمند کردن یارانه ها باعث فشار بیشتر بر مردم شده در نتیجه اعتراضات مردمی بیشتر می شود

حضور گسترده ماموران انتظامی به همراه سه بالگرد در

سیزده بدر در تهران

ایلنا: فرمانده انتظامی تهران بزرگ، معاون عملیات و رییس پلیس راهور پایتخت از طریق سه بالگرد، در روز سیزده بدر در اقدام به گشت هوایی در تهران کردند.

سرهنگ رضا غنی لو، معاون اجتماعی فرماندهی انتظامی تهران بزرگ، در گفت و گو با خبرنگار ایلنا، گفت: سردار حسین ساجدی نیا رییس پلیس پایتخت، معاون عملیات انتظامی و رییس پلیس راهور تهران بزرگ به منظور اشراف هوشمندانه و روان سازی ترافیک و نظارت بر حضور آشکار عوامل انتظامی در راستای "ارتقای امنیت شهروندان"، با سه بالگرد در آسمان این شهر اقدام به گشت هوایی کردند.

وی گشت هوایی و مدیریت عینی و همزمان در کلانشهرها از طریق آسمان را یک تجربه موفق جهانی عنوان کرد.

معاون اجتماعی فرماندهی انتظامی تهران بزرگ با اشاره به اینکه گشت زنی همزمان سه بالگرد با حضور فرمانده پلیس پایتخت برای اولین بار صورت می گیرد، افزود: استقرار نیروهای پلیس در راستای ایجاد امنیت و روان سازی ترافیک پررنگ است.

غنی لو خاطر نشان کرد: به جز از دحام مراجعه کننده در پارک چیتگر و سرخه حصار که ظرفیتش تکمیل شده است، مورد خاصی گزارش نشده و ترافیک در مسیرهای داخلی شهر تهران نیز بسیار روان است.

بازداشت گسترده در همایش دفاع از دریاچه ارومیه

گزارش دریافتی: ماموران امنیتی جمهوری اسلامی روز جمعه ۱۳ فروردین ۸۹ و همزمان با روز سیزده بدر با حمله به فعالین آذربایجانی طرفدار محیط زیست در اطراف پل میانگنر شهید کلانتری دریاچه ارومیه ضمن ضرب و شتم خانواده ها عده زیادی را بازداشت کردند. گزارشهای رسیده حاکی است ماموران امنیتی با ایجاد پستهای ایست و بازرسی در شعاع ۵۰ کیلومتری مسیرهای منتهی به پل میانگنر دریاچه ارومیه مانع از تردد وسایط نقلیه به سمت دریاچه ارومیه شده و مسافران چندین اتوبوس و مینی بوس که عازم این دریاچه بودند در ایلچی و سلماس بازداشت شده اند. منابع خبری آداب از بازداشت بیش از صد تن از شهروندان آذربایجانی در اطراف دریاچه ارومیه و مسیرهای منتهی به این دریاچه خبر می دهند که از این میان می توان به بازداشت یاور جمالی، مرتضی عوض پور، محمد تاجدهی، منصور سیفی، ارسلان زارعی، حمید والایی، احمد والایی، حسین نصیری، عسگر صدوقی، محمد تبریزی، علی باغبانی، یعقوب رضمانی، یعقوب جوانی، رهبر اسماعیلی، رشید بازباز، جاوید نظمی، احمد قلی پور، احسان رضمانی، عسگر فروتنی، هادی خدابنده، جلیل بوداکی، محمد محملو، عزیزخان صادق زاده و صدیقی(راندن مینی بوس) اشاره کرد اما از اسامی بقیه بازداشت شدگان اطلاعی در دست نیست. بازداشت و ضرب و شتم آذربایجانیها پس از آن روی می دهد که فعالین مدنی آذربایجانی طی فراخوانی مردم را به برگزاری مراسم سیزده بدر بر روی پل میانگنر دریاچه ارومیه و اعتراض به سیاستهای حکومت ایران در خشکاندن این دریاچه دعوت کرده بودند. ماموران ضمن پرتاب گاز اشک آور و حمله به خانواده هایی که جهت برگزاری مراسم سیزده بدر و حمایت از دریاچه ارومیه خود را به کنار پل شهید کلانتری رسانده بودند آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و مانع از تردد مردم روی این پل شدند. مامورین همچنین اقدام به صدور برگ جریمه ۲۰ هزار تومانی برای خودروهایی که از مسیرهای فرعی برای شرکت در این مراسم خود را به کنار پل رسانده بودند نمودند. مراسم حمایت از دریاچه ارومیه با شرکت حدود ده هزار تن از مردم آذربایجان در روز ۱۳ فروردین که به نام روز طبیعت معروف است برگزار می شود. خانواده های شرکت کنندگان در این مراسم از شهرهای مختلف آذربایجان بطریقی پر از آب را برای کمک به دریاچه ارومیه همراه خود آورده و با خالی کردن آب بطریها در دریاچه اعتراض نمادین خود را به سیاستهای حکومت ایران در خشکاندن دریاچه ارومیه به نمایش گذاشتند. مدافعان آذربایجانی محیط زیست همچنین با در دست داشتن پارچه نوشته هایی به زبان ترکی آذربایجانی، شعارهای «تورک دیلینده مدرسه» و «پاشاسین آذربایجان» سردادند. به عقیده برخی کارشناسان مشکل خشک شدن دریاچه ارومیه با سرمایه گذاری اندک دولت حل می شود اما نگاه امنیتی حکومت ایران به مناطق آنتیکهای غیر فارس در ایران و تلاشهای عمده حکومت در تخریب و از بین بردن محیط زیست این مناطق باعث اعتراضات گسترده ای در میان آذربایجانیها شده است.

فیلم در همین مورد در لینک: <http://parsdailynews.com/video/1326.htm>

حسین مرعشی، سخنگوی کارگزاران سازندگی، بار دیگر

روانه زندان شد



بر اساس اطلاعیه دادستانی تهران، آقای مرعشی از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به اتهام «تبلیغ علیه نظام» به یکسال حبس تعزیری محکوم شده بود که رای یاد شده توسط دادگاه تجدید نظر نیز تایید شده بود.

۱۳۸۹/۰۱/۱۵

دادسرای عمومی و انقلاب تهران می گوید که حسین مرعشی، سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی و از نزدیکان هاشمی رفسنجانی، پس از اتمام مرخصی نوروژی اش به زندان معرفی شده است.

آقای مرعشی که برادر همسر رییس مجلس خبرگان رهبری است روز ۲۸ اسفند ماه «با شکایت مدعی العموم» و برای «اجرای حکم یک ساله اش» بازداشت و روانه زندان اوین شده بود.

اما وی توانست دو روز پس از بازداشت از مرخصی نوروژی استفاده کند و آزاد شود.

بر اساس اطلاعیه دادستانی تهران، آقای مرعشی از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به اتهام «تبلیغ علیه نظام» به یکسال حبس تعزیری محکوم شده بود که رای یاد شده توسط دادگاه تجدید نظر نیز تایید شده بود.

آقای مرعشی از مخالفان دولت محمود احمدی نژاد به شمار می رود و حزب کارگزاران سازندگی که وی از اعضای ارشد آن به شمار می رود نیز در انتخابات ۲۲ خرداد سال ۸۸ از نامزدی میر حسین موسوی حمایت کرده بود.

وزیر دادگستری گفت: دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور

تشکیل می شود

سایت جنبش آذربایجان:

مرتضی بختیاری، وزیر دادگستری، روز شنبه اعلام کرد که دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور تشکیل می شود.

به گزارش خبرگزاری «فارس»، وی گفت: برای تشکیل دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور هماهنگی های لازم به عمل آمده است و مشکل خاصی وجود ندارد.

مرتضی بختیاری بدون دادن توضیحی در مورد هدف از تشکیل دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور، گفت که رئیس دادگستری استان تهران و رئیس دادگاه انقلاب در این زمینه آمادگی خود را اعلام کرده اند.

در پی آغاز اعتراض های خیابانی در ایران و اعلام همبستگی شمار زیادی از ایرانیان خارج از کشور با مخالفان، برخی از مقام های جمهوری اسلامی، آنها را تهدید به پیگرد قضایی کرده بودند.

او همچنین در مورد امکان بازگشت پناهندگان سیاسی به ایران گفت: با توجه به حضور دستگاه های امنیتی در شورای عالی امور ایرانیان خارج از کشور، این دستگاه ها در این زمینه تصمیم گیری می کنند. مدافع محروم هستند

نگرانی پاسداران از تصویب قطعنامه و تشدید اعتراضات مردمی

سایت جوان آنلاین وابسته به سپاه پاسداران: برخی منابع آگاه شدت گرفتن تلاش های کشورهای غربی برای تحریم ایران را ارسال سیگنال ها از سوی برخی فتنه گران عنوان می کنند. پس از انتشار اخباری مبنی بر دیدار برخی از افراد منتسب به اردوگاه جریان فتنه با نمایندگان اپوزیسیون خارج از کشور و حتی برخی از عناصر پشت پرده کشورهای بیگانه، اخبار دریافتی حکایت از آن دارد که تلاش های اخیر دولت آمریکا و برخی کشورهای غربی دیگر مبنی بر تحریم ایران و در انزوا قرار دادن کشور ناشی از سیگنالهای است که توسط برخی فتنه گران از طریق نمایندگان خود ارسال شده است. گفته می شود مضمون سیگنالهای ارسالی پیگیری بیشتر و سریعتر برای تصویب و اعمال تحریم ها بر

مصاحبه ها، مقاله ها



گفتگو با دکتر حسین لاجوردی، رییس انجمن پژوهشگران ایران در پاریس

«رفراندوم در جمهوری اسلامی موضوعیت ندارد»

ایرج ادیبزاده

گفتگو در مورد رفراندوم یا همه‌پرسی بار دیگر در میان جناح‌های مختلف حکومت اسلامی و بیرون از آن بالا گرفته است. ۳۰ سال پیش یک همه‌پرسی در ایران صورت گرفت که گفته شد ۹۸ درصد به آن بله گفتند. از آن پس رفراندوم یا همه‌پرسی حتی گاه به صورت خط قرمزهای نظام درآمد. از زمانی که محمود احمدی‌نژاد در آخرین برنامه‌ی تلویزیونی خود در سال ۸۸، برای تعیین اختلاف میان او و مجلس شورای اسلامی پیشنهاد رفراندوم داد، بار دیگر گویی این پرونده گشوده شده است.

چند روز پیش هم موسوی تبریزی دبیر مجمع محققین حوزه‌ی علمیه قم گفت هیچ اشکالی ندارد دوباره رفراندوم برگزار شود و مردم آن چیزی را که می‌خواهند دوباره ابراز کنند. او افزود نباید از برگزاری رفراندوم برای پذیرش ولایت فقیه وحشت داشت.

مهدی کروبی نیز برای کنار گذاشتن نظارت استصوابی خواهان نظرخواهی شده است. در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی نیز همین مسئله مطرح شد که از سوی محافظه‌کاران طرح براندازی توصیف شد.

برای بررسی بیشتر برای طرح همه‌پرسی در ایران کنونی، با آقای دکتر حسین لاجوردی رییس انجمن پژوهشگران ایران تماس گرفتیم.

دکتر لاجوردی می‌گوید افرادی که تقاضای رفراندوم درون جمهوری اسلامی را می‌کنند، چه‌طور می‌خواهند این رفراندوم را انجام دهند؟

آقای دکتر لاجوردی، با توجه به این‌که بر اساس قانون اساسی دو سوم نمایندگان باید طرح رفراندوم را تصویب کنند و رهبر نیز باید آن را قبول کند، در پیشنهادهاى اخیر در مورد همه‌پرسی، چه‌قدر واقع‌بینی سیاسی می‌بینید؟

رفراندوم در اصل یکی از بهترین شیوه‌هایی است که مردم در حکومت‌های سیاسی می‌توانند انتخاب کنند. قبلی از این‌که به سوال شما پاسخ دهم، به رفراندومی که در زمان ژنرال دوگل در فرانسه انجام شد اشاره‌ی کوتاهی می‌کنم.

ژنرال دوگل ناجی فرانسه بود ولی در زمانی که یکی از اساتید دانشگاه به دوگل پیشنهاد رفراندوم داد و گفت تعدادی از مردم ناراضی هستند و اگر رفراندوم انجام شود، ممکن است شما رای نیاورید. ضمن این‌که این استاد دانشگاه اول با برخورداری مواجه شد ولی سپس دوگل قبول کرد. زمانی که آن رفراندوم برگزار شد، دوگل بلافاصله ریاست جمهوری را ترک گفت و در خانه‌اش سکنی گزید.

احترام به رفراندوم، احترام به نظر مردم است ولی من تعجب می‌کنم از کسانی که بحث رفراندوم را در حکومت جمهوری اسلامی مطرح می‌کنند و اینها بیشتر کسانی هستند که خودشان در جمهوری اسلامی زنده هستند و اگر جمهوری اسلامی وجود نداشته باشد، مثل ماهی می‌مانند که از آب گرفته شده باشند.

در نتیجه رفراندوم در جمهوری اسلامی موضوعیت ندارد. جناب عالی به این مسئله اشاره کردید که در قانون اساسی دو سوم نمایندگان و اجازه‌ی رهبر لازم است، همان‌طور که اشاره شد این اصل ۵۹ قانون اساسی است، اما یادمان نرود که در اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی که بحث رفراندوم مطرح است، یک تبصره وجود دارد که عنوان می‌شود، رعایت ذیل اصل ۵۹ قانون اساسی، برای هر نوع همه‌پرسی لازم و ضروری است.

این اصل چیست؟ می‌گوید رفراندوم در رابطه با مسائل اسلامی بودن نظام مطرح نمی‌شود، خود به خود بحثی که افراد می‌کنند، چه آن‌هایی که چند سال پیش بحث رفراندوم می‌کردند و می‌خواستند چند هزار امضا جمع کنند، چه امروز که آقای موسوی تبریزی یا امثال این افراد می‌گویند، در رابطه با اصل نظام کسی صحبتی نمی‌تواند بکند.

در زمینه‌ی قوانین و مقرراتی که بر اساس موازین اسلامی، پایه‌های ایمانی و هدف‌های جمهوری اسلامی، جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امام امت نیز کسی نمی‌تواند رفراندوم برگزار کند. در این رابطه، این ماجرا تمام شده است چراکه می‌گویند: «و نیز اداره‌ی امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است.»

حالا سوال مطرح است، برای چه چیزی رفراندوم انجام دهند؟ من به شخصه موافق رفراندوم هستم، ولی رفراندومی بعد از جمهوری اسلامی. افرادی که تقاضای رفراندوم درون جمهوری اسلامی را می‌کنند، چه‌طور می‌خواهند این رفراندوم را انجام دهند؟ اولین رفراندوم این است که اصل قانون اساسی باشد یا نباشد. قانون اساسی لازم و ملزوم با کل حکومت است، کل حکومت با ولایت فقیه، با امام امت، وابسته است. کدام یک از مردم ایران این آمادگی را دارند که در رفراندومی شرکت کنند که بگوید جمهوری اسلامی این قسمتش خوب یا بد است؟ مسئله‌ی مردم ایران، مسئله‌ی کل نظام اسلامی است، کل بحث حکومت و مذهب است.

آیا می‌توانید نمونه‌ای برای این مسئله‌ای که مطرح کردید، ذکر کنید؟

ما تاریخی داریم که حداقل چند هزار سال بالاتر از تاریخ اسلام است. ۲۵۰۰ سال پیش، در زمان کوروش پادشاه هخامنشی، با ۴۸ نژاد در داخل کشور، مذهب رسمی وجود نداشت. این احترام به تمام مذاهب و یکسان بودن تمام ادیان است. به این معنا ما ۲۵۰۰ سال بعد باز می‌خواهیم رفراندوم انجام دهیم که بگوییم حکومت جمهوری اسلامی با امام امت، ولایت فقیه، این قسمتش بهتر یا آن قسمتش بدتر است. من فکر می‌کنم بهتر است این توهم را مقداری برای مردم از بین ببریم و فریب‌کاری را کنار بگذاریم.

فکر می‌کنید شرط یک رفراندوم درباره‌ی هر مسئله‌ای در درجه‌ی اول باید چه باشد؟

اولین مسئله، همان‌طور که من مثال فرانسه را برای‌تان مطرح کردم این است که رفراندوم یا هر نوع انتخاباتی که با نظر مردم انجام و بدون تقلب انجام شود و مردم برای رای دادن و رای گرفتن آزاد باشند. یعنی هر کسی بتواند کاندیدا شود، شورای نگهبان و نظارت استصوابی وجود نداشته باشد. هر کسی بتواند به رغم این‌که موافق یا مخالف نظام است رای دهد. اگر چنین امکانی به وجود بیاید، به طور طبیعی می‌توان روی آن اسم رفراندوم یا انتخابات سال گذاشت.

ولی بحثی که الآن در جمهوری اسلامی مطرح می‌شود و همان‌طور که برای‌تان نکته به نکته عرض کردم، کوچکترین آزادی عملی نه برای رای دهنده و نه برای رای گیرنده است و به این معنا در ولایت مطلقه‌ی فقیه چه اصلاح‌طلبان، چه نمایندگان داخلی و چه نمایندگان جمهوری اسلامی در خارج از کشور، هدف نگه داشتن نظام جمهوری اسلامی، کنار زدن طرف مقابل و نشستن بر جایگاه قدرت را دنبال می‌کنند. هیچ هدف دیگری جز این برای اصلاح‌طلبان وجود ندارد. رفراندوم هیچ معنایی در حکومت جمهوری اسلامی نمی‌تواند داشته باشد.

رفراندوم زمانی است که حکومت جمهوری اسلامی نباشد، یک سال گذشته باشد، مردم آگاهی و آزادی پیدا کرده باشند، زیر نظر مراجع صلاحیت‌دار بین‌المللی مثل تمام کشورهای جهان این رفراندوم انجام شود. آن رفراندوم، رفراندومی است که می‌توانیم به نتایجش اطمینان داشته باشیم.

شما گفتید که در مورد هر موضوعی با رفراندوم موافق هستید. معتقدید که برای هر رفراندوم باید شرطی گذاشت؟

باید هدفی را تعیین کرد. رفراندوم، انتخابات آزاد و یا رسیدن به نظر مردم هیچ‌گونه شرطی نیاز ندارد. تنها شرط آن سالم بودن حوزه‌ی انتخاب برای رای دهنده و رای گیرنده است. به همین دلیل است که ما شاهد آن هستیم، حتی اگر کشورهای دموکراتیک جهان از سازمان ملل و سازمان‌های بین‌المللی ناظر بین‌المللی تقاضا نکنند، در آن زمان خود آن‌ها برای گزارش خبر حضور پیدا می‌کنند.

انتخابات عراق، نظر مردم عراق را تأمین کرده است، طبیعتاً موازین‌های در قدرت به وجود آمده است. گروهی کنار رفتند، گروهی سرکار آمدند. سازمان ملل متحد نیز بلافاصله انتخابات را تأیید کرده است. در نتیجه تنها شرط، انتخابات آزاد و نظر رای دهنده و رای گیرنده است.

منبع: رادیو زمانه



تعریف دوباره هویت و فمینیسم جهان سوم

سوزان دیزل / ترجمه: آزاده دواچی

در این نوشته بر آن هستم تا مقاله‌ی چالش فرهنگی " غربی شدن ، احترام به فرهنگها و فمینیستهای جهان سوم " اوما نرایان را بررسی کنم . به خصوص بر شیوه‌هایی تاکید دارم که مقاله‌ی نرایان از طریق آن به مقایسه‌ی تعاریف هویت توسط دیدگاه فمینیستهای جهان سوم در نسب شناسی فمینیسم و در بازمانده‌های مستعمراتی و دموکراسی‌های آینده پرداخته است . نرایان ، تجربیات فرهنگی خودش را به عنوان مبنایی برای هویت فمینیستی خودش و همینطور هویتش به عنوان یک زن هندی به کار برده است . سپس نرایان این تعریف از هویت را به کار برده تا به حضورش به عنوان فمینیست جهان سوم که حضوری منحصر به فرد و جدا از فمینیستهای غربی است ، کمک کند .

اساسا فمینیست جهان سوم در تجارب شخصی بر حقیقت تئوری هویت که پائولا ام ال مویا در مقاله اش تحت عنوان " پست مدرن ، رئالیسم و سیاست هویتی : چری مرگانا و فمینیسم چیکانا " بیان کرده بود تاکید می‌کند . مویا توضیح می‌دهد که چگونه مورگانا هویت را به عنوان نوعی رابطه‌ی اساسی در واقعیت‌ها و تولیدات اجتماعی که حقیقی هستند دریافته است ، حقایقی که مکانهای اجتماعی را می‌شناسند (نسب شناسی ۱۲۷) . در مفهوم آفرینی هویت این فرض اشتباه که ما یا کاملاً خودهای نابی هستیم و یا خودهای متحد بی ثبات و یا هویت‌های جدا جدا هستیم مورد بررسی قرار می‌گیرد و این مسئله باعث می‌شود تا بتوانیم بیان کنیم که چه طور حقایق اجتماعی در زندگی شخصی ما عمل می‌کنند ، بدون اینکه فردیت‌ها را به آن دسته از نمایانگرهای اجتماعی کاهش دهیم (نسب شناسی فمینیسم ۱۳۶) . بنابراین هویت نرایان به عنوان یک زن و یک هندی هر دو مفاهیم ثابتی هستند که با حقیقت خود سیاسی فمینیستی اش انکار نمی‌شوند ، حقیقتی که در طول دوره زندگی اش آن را کشف کرده است که خودش ، همه‌ی آن چیزهاست .

نرایان در شرح جزء به جزء دلایلش برای اینکه چرا تحت عنوان «فمینیست جهان سوم» نام گرفته است راههایی را ذکر می‌کند که حقیقتش و خودآگاهی اش توسط ملیت جهان سومی اش شکل و قوام گرفته است . به همین شیوه ، مویا در تئوری واقع‌گرایانه‌ی هویت بر این نکته تاکید می‌کند که تجارب شخصی اش ، هویت فرهنگی او را تحت تأثیر قرار داده است . نرایان به دنبال یافتن این مسئله است که چه طور فمینیسم او پاسخی به مشکلات و تاریخ فرهنگی او می‌باشد . نرایان این عقیده را که سیاستهای او کپی برداری از فمینیسم غربی است را رد می‌کند . جرادین هنگ در مقاله اش تحت عنوان " راهی شگفت‌انگیز به سوی پرواز " خاطر نشان می‌کند که چگونه از نظر تاریخی ، مدرنیته و غرب با هم تلفیق شده‌اند و معنای واحدی را ارائه داده‌اند ، " اتهاماتی چون " مدرن " و " خارجی " متوجه جریانهای فمینیستی جهان سوم شده است . بنابراین " سرمنشأ غربی و یا تأثیر غربی ؛ وقتی که به سمت جنبش‌های اجتماعی هدایت می‌شوند برای واگذار کردن جریانهای کافی خواهند بود " (نسب شناسی فمینیسم ۳۳) . به همین صورت زنان غیر سفید پوست در آمریکا هم به خاطر انزوا طلبی فعالیتهای زنان ، نسبت به آنها احساس بیگانگی می‌کنند و هم مایل به پیوستن به جنبش‌های زنان نیستند به خاطر این تصور غلط که بازگشت آنها به سوی زنان برای حمایت از زنان تنها هنگامی که از میراث شان دور مانده‌اند ، باید انجام پذیرد .

این مشکل مخصوصا میان زنان آفریقایی آمریکایی و تنها شرکت اخیر آنها در جنبش فمینیستی دیده می‌شود . به همین ترتیب زنان جهان سوم و زنان غیرسفیدپوست جهان اول می‌توانند به یکدیگر مرتبط شوند و در تئوری‌ها و عمل به اتحاد و همکاری برسند .

و بالاخره نرایان از برچسب فمینیست جهان سوم با بیان این جمله دفاع می‌کند که " هویت‌ها داده‌های ساده‌ای نیست بلکه به سوی راههای پیچیده‌ی وجود داشتن ، باز هستند " (موج دوم ۲۹۷) . هویت رئالیستی هم معتقد است که " تقاسیم متفاوت مردم از یک نوع تجربه ، متفاوت خواهد بود " (نسب شناسی فمینیسم ۱۳۷) این مسئله توضیحی برای این خواهد بود که چرا همه‌ی زنان هندی مسائلی را که نرایان مطرح می‌کند به عنوان مشکل نمی‌بینند و چرا فمینیسم را به عنوان یک راه حل نمی‌پذیرند . همانگونه که نرایان مطرح می‌کند او " نه تنها یک فمینیست ؛ بلکه نوع متفاوتی از زن هندی است " (موج دوم ۴۱۰) .

اصطلاح " سیاستهای خانه " نرایان کاربرد می‌کند ؛ چرا که به یافتن ردپای تجارب فرهنگی به عنوان پایه‌ای برای دیدگاههای سیاسی کمک می‌کند . هویت یابی او با دید مادرش و مسائلی که او در دوران کودکی اش مطرح کرده است فردی را شکل داده که امروز هست . این بافت فردی به عنوان توضیحی برای دیدن راهی است که رفته ، سوالی که می‌پرسد و نتایجی که او در ارتباط مستقیم با شیوه‌های تاریخی کردن انسان شناسی می‌گیرد که در آن انسان شناسان آگاهی بالایی از پیش زمینه فردی خودشان را حفظ می‌کنند و اینکه چه طور این نتیجه‌گیری ، به نتایجی که آنها در مورد فرهنگ دیگر می‌رسد را تحت تأثیر قرار می‌دهد . این تئوری هویت می‌تواند به سیاستهای هویتی باز گردد که طرفدارانش بسیاری از فمینیست‌های خارج از سفید‌های سنتی و جریانهای طبقه متوسط فمینیست بودند . دریافت‌های نرایان از مشکلات زندگی مادرش ، او را تحت تأثیر قرار داد و مستقیما منجر به مسائلی شد که نرایان دوست داشت در زندگی اش تغییر دهد . برای همین وقتی مادرش او را از این تغییرات بازداشت ، بسیار خشمگین شد . برعکس ، مادرش تصویر زنی منفعل ؛ معصوم و ساکت از دختر هندی را دوست داشت که به عنوان ایده آل ملی هم شناخته می‌شد . چرا این تصویر زنان هندی زیاد شده بود؟

مادر نرایان مشوق این نوع تصویر بود ، چرا که در تلاش بود تا مقبولیت اجتماعی را برای خودش و دخترش کسب کند . هویت زنی که با این حالت تعریف می‌شود با آن هویتی که فمینیست‌های جهان سوم آن را تعریف می‌کنند متفاوت است . برطبق این تعریف ، زن نشان دهنده‌ی جوهره‌ی یک ملت است . همانطور که هنگ خاطر نشان می‌کند در واژه‌هایی همچون سرزمین مادری و زبان مادری این هویت کاملا هویدا است (نسب شناسی فمینیسم) . این شاید به خاطر تصویر چندفرهنگی از زن به عنوان زاینده طبیعی است .

به این ترتیب مادر با باز تولید یک ملت شناخته می‌شود و در نتیجه به عنوان تولیدکننده خود ملت هم هست . ایده آل کردن زن به این وضعیت اجازه می‌دهد که بر اهمیت نقش‌های سنتی زنان تاکید کند نقش‌هایی همچون : باز آفریننده ؛ حامی و قربانی باگذشت . از نظر نرایان وظیفه‌ی فمینیست‌های جهان سوم دوباره تعریف کردن مفاهیمی چون وفاداری فرهنگی ، خیانت و احترام به راههایی است که به سود تجارب مردانه نباشند " (موج دوم ۴۰۰) . به طور مشابه فمینیست‌های چیکانا هم با این مشکل مواجه هستند : " اتهام بالفطره‌ی خیانتکار . یا وندید چیزی است که همیشه بیشتر فمینیست‌های چیکانا را که برای گسترش حس خودمختاری تلاش داشته‌اند را آزار داده است " (نسب شناسی فمینیسم ۱۳۱) .

همین وضعیت بغرنج فمینیست‌های جهان سوم هست که بیان هویت آنها را هم به عنوان فمینیست و هم به عنوان عضوی از ملتهای جهان سوم با مشکل مواجه کرده است . درحاشیه قرار داده شدن آنها توسط فمینیست‌های غربی که تلاش نمی‌کنند تا آنها را درک کنند و یا تفاوتها را بیان کنند و همینطور توسط خود کشور هایشان که می‌کوشند تا بت سازی را ادامه دهند و یک فرم خاصی از زنانگی را محدود کنند که معادل با احترام گذاشتن به فرهنگ است بدون اینکه مشکلات آن را ببینند " و نمی‌گذارد که زنان خودشان را گسترش دهند (موج دوم) . به خاطر وجود همین شرایط است که جدال برای احراز هویت در فمینیست‌های جهان سوم هم جدا نشدنی از خود فمینیست‌های جهان سوم است و هم جزئی از تمامیت فعالیت‌های فمینیستی است . زنان رنگین پوست در آمریکا و زنان جهان سوم لازم است تا با هم در ارتباط باشند و آگاهی هایشان را با هم به اشتراک بگذارند تا بتوانند جریان فمینیستی محکم تری را بنیان نهند .

همین طور که ما در مورد تفاوت‌هایمان می‌آموزیم به حقیقت فمینیسم که شکل‌های تبعیض را از بین می‌برد نزدیک می‌شویم . هویت حقیقی فمینیست‌های جهان سوم باید برای کمک به فهم بیشتر تفاوت‌ها به کار گرفته شود .

پانویشت :

فمینیسم چیکانا (زنان آمریکایی - مکزیک) : گروهی از تئوریسین‌های اجتماعی که نقش‌های سیاسی ، اجتماعی ، تاریخی ، اقتصادی زنان مکزیک آمریکایی ، چیکانا و اسپانیولی را در آمریکا بررسی می‌کنند .

منبع : سایت مدرسه‌ی فمینیستی



عدالتی در کار نبوده، نیست و نخواهد بود؟!

شادی صدر

• چیزی به یک سالگی جنبش سبز نمانده است و در همه این یک سال پر فراز و فرود، بسیاری، قربانیان "قتلهای دولتی" شدند. این فهرست اسامی، "آدمها" هستند، هر کدامشان چهره ای دارند، خانواده ای، تاریخی، و عکسهای در آلبومهای خانوادگی. اما می ترسم، همانطور که شکایت خانواده ها دارد در مجتمع بعثت تهران، یا در دادگاه نظامی خیابان معلم خاک می خورد، در حافظه تاریخی ما ایرانیان، همه ماهایی که می توانستیم یکی از کشته شدگان، یکی از مفقود شده ها و یکی از اعدام شدگان باشیم، فراموش شوند. ...

سه سال پیش، دعا، دختر کرد، به دلیل رابطه عاشقانه خارج از قواعد جامعه اش، در ملاعام، سنگسار شد. هفته گذشته، چهار تن از قاتلان دعا، دو برادر و دو مرد دیگر، پس از تایید حکم، اعدام شدند.

شش ماه پس از سنگسار دعا، که با پخش فیلم سنگسار، واکنش گسترده ای در سطح محلی و بین المللی ایجاد کرد، سعیده، دختر ۱۴ ساله سیستانی، به دلیل داشتن رابطه عاشقانه، به دست پدر و دوستان پدر، در ارتفاعات اطراف زاهدان سنگسار شد. تاکنون هیچ خبری مبنی بر مجازات پدر و مردان دست اندرکار سنگسار و قتل سعیده، منتشر نشده است. اینقدر می توانیم مطمئن باشیم که طبق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، پدر در شدیدترین حالت ممکن به پرداخت دیه به سایر بازماندگان (تازه اگر رضایت ندهند) و چند سال حبس محکوم خواهد شد. باقی نیز احتمالاً با رضایت خانواده آزاد شده یا می شوند.

قصد این نوشته، این نیست که اعتراض کنم چرا قاتلان سعیده، مانند قاتلان دعا، اعدام نشده اند. قطعاً من هم مثل سایر معتقدین به حقوق بشر، با اعدام مخالفم اما این به معنای مخالفت من با مجازات مجرمین نیست. عدالت و برقراری عدالت، نقطه مرکزی حقوق بشر است زیرا در صورت تحقق عدالت است که می توانیم بگوییم حقوق بشر، تضمین شده است. وقتی خبر به مجازات رسیدن قاتلان دعا را، که دیگر تبدیل به یک موضوع فراموش شده در ذهنم بود خواندم، بلافاصله، موضوع سعیده، و بی مجازات ماندن قاتلان او برآیم زنده شد. بعد فکر کردم خب که چه؟ اعدام کنندگان عاطفه سهاله و سنگسار کنندگان جعفر کیانی نیز همه، مصون از مجازات باقی مانده اند. عقب تر که برویم، اعدام کنندگان هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، عاملان قتلهای زنجیره ای و ترورهای خارج از کشور، جلوتر که باییم، قاتلان زیبا کاظمی، زهرا بنی یعقوب، و قاتلان ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، محسن روح الامینی، بهزاد مهاجر، اشکان سهرابی، ترانه موسوی و صدها معترض، همه، تا همین امروز، مصون و بری از هر نوع سؤال و جواب، محاکمه و مجازات باقی مانده اند. و روحیه عمومی جامعه چیست؟ بیشتر آدمها، حتی خانواده قربانیان قتلهایی که می توان به آنها گفت "قتلهای دولتی" (۱)، اعتقاد دارند هیچ وقت شکایت آنها به نتیجه ای نخواهد رسید، مجرمین و ناقضان حقوق بشر، پاسخگو و مسئول اعمالشان شناخته نخواهند شد و در یک کلام، عدالتی در کار نبوده، نیست و نخواهد بود!

در واقع به نظر می رسد جامعه ایرانی، آنچنان دچار انباشتگی فقدان عدالت (انباشت بی عدالتی) است (۲) که هرگونه حرکتی برای دادخواهی، با ناامیدی و بدبینی عمومی همراه خواهد شد. یعنی جامعه به عوض اینکه "خواست عدالت" را به عنوان یک خواست محوری، مدام طرح کند و بر آن، تا حصول نتیجه، پافشاری کند، برعکس، معدود کسانی را که به دنبال عدالت اند، با عبارت "آخرش که چی؟ به هیچ جا نمی رسی!"، منفعل و کند می کند و در واقع، روند "فراموشی" که عاملان قتلهای دولتی، خواهان و منتفع آنند را تسریع می کند.

خواست عدالت در ایران، حداقل از زمان طرح خواسته های انقلاب مشروطه که تاسیس عدالتخانه یکی از محوری ترین آنها بود، تاریخ دارد. اما "مصونیت" عاملان و آمران نقض حقوق مردم، تاریخ بسیار بلندتری دارد؛ به بلندی تاریخ دیکتاتوری و "همه برآیند، بعضی ها برابرترند!" و به طول تاریخ "از ما بهتران". این تاریخ طولانی سرشار از ظلم بی جواب، آثار عمیق خود را در فرهنگ ایرانی بر جای گذاشته است. جامعه ایران، ظرفیت و قابلیت فراوانی برای فراموش کردن فجایع دارد و شاید این، برای زنده ماندن و بقای ایرانیان، و به عبارت دیگر، پریشان نشدن روان جمعی شان لازم بوده است اما در عین حال، این تمایل شدید به فراموشی، باعث شده که حاکمان هیچگاه هراسی از افزایش فشار اجتماعی برای رسیدن حق به حقدار یا پاسخگویی عاملان فجایع نداشته اند. در واقع به نظر می رسد که در تجربه فجایع انسانی، ذهن ایرانی، به سرعت هر چه تمام تر، "خاطره" را دور می ریزد و به فراموشی می سپارد به عوض اینکه به قول ...، خاطره را به تاریخ بدل کند و تاریخ را تبدیل به ابزار پرسشگری حاکمان. در تجربه اردوگاههای مرگ در زمان آلمان نازی، نامه ها و خاطرات روزانه قربانیان، بعدها به سرعت، ابزار مستند سازی و ساختن تاریخ نقض خشونت بار حقوق یهودیان، کولی ها، کمونیست ها و همجنسگرایان شد و آن مستندات، مبنایی شد برای محاکمه و مجازات افرادی که هزاران غیرنظامی را از خانه های خود ربودند، به اردوگاههای مرگ بردند و در کوره های آدمسوزی به قتل رساندند. بنابراین، جامعه توانست با دو روند هم زمان، یعنی تبدیل کردن "خاطره" به "تاریخ" و به نتیجه رساندن دادخواهی و اجرای عدالت، با "حقیقت" مواجه شود، بی آن که "روان پریش" شود. اما در ایران، ما دوباره با انبوهی از خاطرات تلخ مواجه ایم که چون نه تاریخ می شوند و نه به اجرای عدالت می انجامند، تنها فراموش می شوند. و در این فراموشی، ما دوباره و صدمبار، همان خاطرات را تکرار می کنیم: همان فجایع را، همان خشونت ها را و همان قتلها را! گیرم گاهی بازیگران صحنه، جا عوض می کنند. عوامل رژیم شاه، زندانیان را شکنجه می کنند و به قتل می رسانند، انقلابیون، بی آن که بگذارند جامعه، با "حقیقت" مواجه شود، پشت درهای بسته، یا پس از دادگاههای برق آسا، آنها را "اعدام انقلابی" می کنند و بعد، خود، مخالفان سیاسی را شکنجه می کنند و به قتل می رسانند. بعد، دور تازه ای فرا می رسد، بسیاری از انقلابیون، تبدیل به مخالف سیاسی می شوند، با زندان و شکنجه و حتی قتل روبه رو می شوند و باز، این جامعه است که کابوس، پشت کابوس را پشت سر می گذارد، بی هیچ خواست و هیچ انتظار و حتی هیچ توقعی برای اجرای عدالت.

در میان این "فراموشی و خاموشی" اما همیشه، تک ستاره هایی بوده اند که شعله دادخواهی را روشن نگه داشته اند؛ مادران خاوران و مادران عزادار، از مهمترین گروههای اجتماعی هستند که خلاف جریان عمومی جامعه ایران شنا کرده اند اما جامعه با فراموش کردن خاطره ها و با فقدان خواست عدالت، آنها را نیز به انفعال یا ترس کشانده است. بسیاری از مادران شهدای وقایع پس از انتخابات، حتی می ترسند زبان به سخن بگشایند و بگویند که بر آنها، بر جنازه فرزندان و بر شهباشان چه رفته است، وقتی مجبور شدند بی سر و صدا و در سکوت، با مرگ عزیزشان مواجه شوند. آنها می ترسند، چون جامعه، چون فرهنگ عمومی جا افتاده میان مردم، نه تنها از آنها در بلند کردن صدایشان حمایت نمی کند بلکه آنها را به ترس بیشتر، ناامیدی بیشتر و انفعال و سکوت بیشتر فرا می خواند؛ "مبادا عزیز دیگری را نیز از تو بگیرند..." چیزی به یک سالگی جنبش سبز نمانده است و در همه این یک سال پر فراز و فرود، بسیاری، قربانیان "قتلهای دولتی" شدند. این فهرست اسامی، "آدمها" هستند، هر کدامشان چهره ای دارند، خانواده ای، تاریخی، و عکسهای در آلبومهای خانوادگی. اما می ترسم، همانطور که شکایت خانواده ها دارد در مجتمع بعثت تهران، یا در دادگاه نظامی خیابان معلم خاک می خورد، در حافظه تاریخی ما ایرانیان، همه ماهایی که می توانستیم یکی از کشته شدگان، یکی از مفقود شده ها و یکی از اعدام شدگان باشیم، فراموش شوند.

سنگسار کنندگان دعا، مجازات می شوند، سنگسار کنندگان سعیده... تا اطلاع ثانوی، شاید تا همیشه، هیچ خبری نیست. جودیت باتلر راست می گوید: انگار بعضی از جانها، قابل عزاداری اند و بعضی دیگر نه. آیا می شود که یک روز، این چرخه تاریخی خشونت، بی عدالتی، فراموشی و باز هم خشونت، بی عدالتی و فراموشی، قطع شود؟ آیا ما ایرانیان، برای مواجهه با حقیقت آماده ایم؟

پاتوشت ها

• ۱. قتلهای دولتی یا با استفاده ابزاری از قوانینی که خلاف حقوق بشرند، و به دست کارگزاران دولتی انجام می شود و یا با استفاده از مصونیت قضایی که کارگزاران دولتی برای انجام اعمال خلاف حقوق بشر دارند. در هر دو صورت، وجه مشترک همه این قتلها این است که با معیارهای مورد توافق جامعه بشری امروز (حقوق بشر)، محروم کردن انسانها از حق حیات به دست عوامل حکومتی به شمار می رود. به این معنا، من نه تنها قتلهای سیاسی، که سنگسار و اعدام را نیز قتل دولتی می دانم.

• ۲. بر این واقفم که عدم یا فقدان هر چیزی نمی تواند "انباشته" باشد و این عبارت، از نظر منطقی غلط است، درست به همان اندازه و به همان شکل که "سکوت، سرشار از ناگفته هاست"!

منبع: اخبار روز



جنبش زنان ایران؛ راه‌گشای پیکار سبز جمشید ظاهری‌پور

امروز به سختی می‌توان گرایش را در اپوزیسیون دمکراسی‌خواه ایران شناخت که در این واقعیت تاریخی تردید داشته‌باشد که "جنبش زنان چه به لحاظ رویکرد و چه به لحاظ روش، بیش‌ترین نقش را در بسترسازی جنبش سبز داشته‌است"

جنبش سبز؛ برآمدی از متن ۱۵۰ سال مبارزه‌ی ملت ایران در راه آزادی است. در این باره تفاهمی همگانی در حال شکل گرفتن است. در شرایط امروز ایران، جنبش زنان علیه نظام تبعیض و برای کسب حقوق برابر، در کانون مبارزات آذیخواهانه ملت ایران قرار دارد.

۸ مارس - روز جهانی زن - همواره الهام بخش پیکار در راه حقوق برابر برای زنان بوده است. فرصتی بوده برای افشای بی عدالتی‌ها علیه زنان و نکبت جامعه. ای که به زن به چشم ماشین تولید مثل و ابزار ارضای میل جنسی مرد نگاه می‌کند. اما ناگفته نمی‌توان گذشت که در چپ سنتی ایران، موضوع آزادی زنان و برابر حقوقی آنان در قالب مفاهیم ایدئولوژیک درک می‌شد. در قالب مفاهیم یک ایدئولوژی جزیمی و توتالیتر که بر تفاوت جنس و تبعیض جنسیتی پرده می‌کشید. "لنینیسم" زن را در مفهوم مردانه‌ی "پرولتاریا" ذوب می‌کرد و نمی‌گذشت زن خود را وجودی مشخص و مجزا درک کرده و صاحب شخصیت مستقل و دارای اختیار و آزادی بشناسد! و این در حالی بوده است که "مارکس" میزان آزادی زن در یک جامعه را ملاک سنجش آزادی آن جامعه می‌شناخت. جنبش زنان ایران از نگرش ایدئولوژیک و فرقه‌ای به ۸ مارس، عبور کرده و آن را به مناسبتی عمومی و فراگیر در جنبش شهروندی سبز فرا رویانده است. "گردهمانی سبز زنان"، با شرکت نمایندگان همه‌ی طیف فکری و سیاسی جنبش زنان ایران در بزرگداشت ۸ مارس در تهران، جلوه‌ای از این تحول بالنده است.

این گردهمانی که در بدترین شرایط استبداد دینی و گسترده‌ترین سرکوب‌های دولت کودتا به ظهور رسید از ابعاد با اهمیتی برخوردار بوده است. با اهمیت‌ترین خواست این گردهمانی برسمیت شناختن نقش مستقیم برای جنبش زنان ایران، بمثابة یک جنبش مستقل، در رهبری جنبش فراگیر سبز بود. این مطالبه با انتشار پیام نوروزی خانم زهرا رهنورد صورت عملی پیدا کرد و من فکر می‌کنم این اتفاق دارای اهمیت آینده ساز برای جنبش سبز خواهد بود. جنبش زنان ایران، در ارتباط متقابل با جنبش سبز، این توفیق را پیدا کرده است که دیالکتیک "همگرایی در عین تفاوت" را در مقیاس جنبش فراگیر سبز بازگوئی کند و به پیوند درونی و سازواره‌ای که میان خواست‌های کنونی جنبش زنان و مطالبات حداقلی جنبش سبز وجود دارد، صورت راهبردی بدهد.

تبعیض و ستم خصلت ذاتی استبداد دینی است. نظام حقوقی - سیاسی که در ایران حاکم است، قیل از هر چیز، نظام تبعیض و ستم علیه زنان کشور است، تا آنجا که تغییر برای ایران در راستای آزادی و عدالت، با تغییر برای برابر حقوقی زنان ممکن است. این در هم تنیدگی و همپوشی و همبودی، تا به آن اندازه است که می‌توان از نقش و اثر تعیین‌کننده -ی جنبش زنان در پیشروی ایران بسوی آزادی و دستیابی به دمکراسی، برابر حقوقی شهروندی و حقوق بشر، سخن گفت. با این همه آنچه در این یادداشت مورد تأکید منست، تجربه‌ی زایا و جستجوی خلاق این جنبش در یافتن راه حل‌های مشخص برای مسائل مشخصی است که در برابر خود و مجموعه‌ی جنبش دمکراسی‌خواهی ایران می‌شناسد.

دمیدن روح ضد خشونت در پیکار علیه خشونت بارترین استبداد، ابتکار اعتراض‌خیزانه‌ی علیه تبعیض و برای استیفای حقوق قانونی، برپائی نهادهای مدنی و کمپین‌ها و تارنماها علیه سنگسار، تغییر برای برابری و ...، ابتکار جنبش مطالبه‌محور، انگیزش حقوق بشری در کارزار انتخابات، تشکیل همگرایی بر محور مطالبات مشترک بر بنیاد برسمیت شناختن تفاوت‌های یکدیگر در مقیاس تمام طیف فکری -سیاسی موجود در جنبش زنان ایران با بیش از چهل گروه و سازمان فمینیسم سکولار و اسلامی. و تازه‌ترین دستاورد؛ تثبیت بیش از پیش موجودیت مستقل خود در جنبش سبز، و افزودن بر کم و کیف اثرگذاری خود در آن. جنبش زنان ایران در پرتو مبارزات خلاق، که با زندان و تبعید و نیز ضرب و شتم و دادن قربانی در سرکوب و کشتار خیابانی همراه بوده است، توانست خود را بمثابة یک موجودیت اجتماعی انکارناپذیر به ثبت برساند و در مقیاس ملی و بین‌المللی مورد شناسائی قرار گیرد. امروز به سختی می‌توان گرایش را در اپوزیسیون دمکراسی‌خواه ایران شناخت که در این واقعیت تاریخی تردید داشته‌باشد که "جنبش زنان چه به لحاظ رویکرد و چه به لحاظ روش، بیشترین نقش را در بستر سازی جنبش سبز داشته‌است".

راز و رمز زبانی و بالندگی اثرگذار جنبش زنان ایران در چیست؟ از زوایای گوناگون می‌توان به این سؤال اندیشید. من ترجیح می‌دهم از زاویه حساسیت برتر زنان به زندگی و عشق و صلح، به این سؤال بیاندیشم!

حساسیت برتر به زندگی و عشق و صلح، موضوع "انسان" و اختیار و آزادی او را در کانون پیکار می‌نشانند. آگاهی و پیکار زنان ایران، اثری غرورانگیز و بی‌بدیل در تحول ادبیات و فرهنگ سیاسی ما برجا گذاشته است. نامه به همسران زندانی، عنوان دلنوشته به خود گرفته و لبخند استقامت مردان در بیدادگاه‌های نمایشی، لب‌های زنان‌شان را در بیرون فتح می‌کند. این ادبیات مشحون از آزادی و تمنای اختیار و آزادی است که انسان را در مقام "فرد" و استواری او را در راه نیل ملت ایران به آزادی می‌سنجید. در پرتو چنین نگاهی است که آنان آزادی را برای همه می‌خواهند و در اجتماعات‌شان، از پارک لاله مادران عزادار تا تنهائی انتظار همسران در پای دیوار "اوین"، جایی برای تقسیم نکبتار خودی و غیر خودی وجود ندارد. رنج و اعتراض آنان همگانی است و به همین دلیل است که بیرون آمدن عزیز هرکسی از دروازه‌ی آهنین "اوین"، فرصتی می‌آفریند تا امواج شادی و شادمانی در جان‌های مادران صلح‌عزادار و همسران منتظر غمگین، به طور برابر تقسیم شود.

زنان میهن ما، پیکار برای برابری را زندگی می‌کنند؛ یاد نوشته‌ی دو مادر پیری را به خاطر می‌آورم که در سرکوب‌های خیابان‌های تهران، وقتی خود را در برابر بازداشت و زندان دیدند، گفتگو‌شان این بوده است؛ "ای وای! نرگس خانم جون! اگر ما را زندان ببرند قرص هامان را نیاوردیم، یادمان رفت در خونه جا گذاشتیم!". و با حکایت آن دختر تیز پای تهرانی که وقتی از چنگ بسیجی‌های پاسدار و لباس شخصی‌ها گریخت، یادمان پیکار-اش این بوده؛ "خودم را در خیابان‌های تهران دیدم بدون روسری! روسری من توی چنگ لباس شخصی‌ها مانده بود، باد توی موهایم می‌پیچید و من رقص گیسوانم را در آهنگ باد احساس می‌کردم. آه... چه لحظه‌ی زیبایی بود این آزادی. من بر استبداد پیروز شده بودم..."

وقتی قرار است مبارزه را زندگی کنی - نه مثل نسل من که زندگی را مبارزه کرده بودیم!- آنوقت این شوق و آگاهی سر راست می‌کند که همین زندگی جاری را از آن چه هست فراتر ببرد و بهتر و بازم بهتر کند. آدمی وقتی به چنین طرز نگاهی می‌رسد، فروتن می‌شود و استعداد این را پیدا می‌کند تا "غیر خود" را درک کند و با او در بیان رنج‌های مشترک و مطالبات مشترک همصدای و همگام شود. فراست و انصافی پیدا میکند، که به "خود" و "غیر خود" منزلت انسانی و انسانی‌تر می‌بخشد و اعتماد و امید می‌پراکند. این ظرفیت و توانائی جنبش زنان ایران در تشکیل همگرایی در عین تفاوت از اینجاست. از اینجاست که مبارزه را زندگی می‌کنند و نگهبان زندگی هستند. کسی که این طور نباشد اهل صلح و مصالحه نیست و نمی‌تواند راه مسالمت و مدارا ببویید و مفاهمه و همگرایی با غیر خود را شکل ببخشد و این دقیقاً آن فضیلتی است که بیشترین فعالین سیاسی در برون مرز در فاصله از آن قرار داریم!

از بزرگترین آموزه‌های جنبش زنان ایران، این تجربه است که انسان در مسیر دست یافتن به بنیادین‌ترین "تغییر" نیز تنها نیست بلکه بشمار است! ممکن است مصالح و ابزار و امکانات "تغییر" موجود نباشد، اما اگر دید نیست، باید بوجودی و دریابد که جامعه و جهانی که در آن زندگی می‌کند، دست در کار بوجود آوردن آنهاست و در چنین موقعیتی بر عهده‌ی اوست که در این ایجادگری مشارکت بورزد. اگر می‌بینیم که جنبش زنان ایران از کوچک‌ترین امکان و بی‌رمق‌ترین فرصت‌ها، بیشترین بهره‌ها را گرفته‌اند، چندان که امروز موثرترین و پرتوان‌ترین جنبش-اند، در پرتو درایت و فراستی از این دست بوده است. کلان امروز آنان از خرد برخاسته است!

بر این شالوده و مبانی، لباس‌های نظری - سیاسی متفاوت می‌پوشانند و آنرا به نام "آرمان" مورد دلخواه خود نامگذاری می‌کنند! این که ما "آرمان" خود را چه می‌نامیم و با کدام ادبیات آنرا بیان می‌کنیم، اهمیت دارد زیرا ساختار واژگان هرکس، از کم و کیف دریافت و رهیافت او از ساختار واقعیت خبر می‌دهد! اما از

۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹

جنبش زنان ایران می توان آموخت که همرأی ملی علیه استبداد دینی الزاماتی دارد که مهم ترین آن احترام متقابل و برسمیت شناختن "آرمان" همراهان و همپیمانان است!

این که ما آرمان خود را چه می نامیم اهمیت دارد، اما اهمیت تعیین کننده، با محتوای آرمان و ظرفیتی است که برای سازگار شدن با ضرورت آزادی، با خواست های دموکراتیک مردم و نیازهای پیشرفت جامعه از خود به ظهور می رساند. همگرانی راهگشا و آینده ساز نخله های متکثر و متنوع موجود در جنبش زنان ایران، برای پیشبرد اهداف جنبش فراگیر سبز، همین را گواهی می دهد. وقتی در راه "تغییر برای برابری" گام می گذاریم، "ایران برای همه ایرانیان" را تدارک می بینیم...

منبع: گویا نیوز



چند پرسشی درباره معضلات دموکراسی مسعود فاضلی

مایلم در این بحث کوتاه به چند سؤال درباره معضلات دموکراسی بپردازم و چند پاسخ مقدماتی یا مشروط به این سوالات بدهم.

نقض حقوق یک فرد به لحاظ خیر برتر

سؤال اول این است: آیا باید با افراد سرکوبگر و ناروادار (intolerant) مدارا کرد یا نکرد؟ این پرسش در مباحث فلسفه سیاسی پرسشی است مهم: Should we tolerate the intolerant?

قاعدتاً پاسخ مثبت است؛ نمی توانیم برای پیشگیری از سرکوب های آینده، خود هم اکنون به سرکوب متوسل شویم. باید به خاطر بیایوریم که یکی از مبانی مهم لیبرالیسم سیاسی، اعتقاد به تقدم شیوه بر هدف است. نمی توان با شیوه های غیردموکراتیک به دموکراسی دست یافت. در همین ارتباط، نمی باید به خاطر «پیشرفت تاریخی» به نقض قوانین دموکراتیک پرداخت. برخی مدعی اند که گاه «پیشرفت تاریخی» ایجاب می کند موقتاً برخی حقوق نقض شوند. بر این اساس، حتا سببیت کولونیاالیسم یا استالینیسم یک شر ضروری، حتا یک «خباثت مترقی» تلقی می شود. این دیدگاه، که مبتنی بر نسبیت و غایت اندیشی تاریخی است، با دیدگاه نسبتاً مطلق اندیش لیبرالیسم سیاسی نمی سازد. تئوری دموکراسی منطقاً اجازه نمی دهد که برای پیش برد تاریخ، حقوق کسانی زیر پا گذاشته شود. در چارچوب این تئوری، حق مقدم بر پیشرفت تاریخی، و شیوه مقدم بر هدف است. هدف وسیله را توجیه نمی کند. گذشته از این، تئوری دموکراسی لیبرال بر این فرض مبتنی است که معمولاً نقض حقوق بشر به پیشرفت تاریخی نمی انجامد. برای مثال، «دیکتاتور روشن اندیش» در درازمدت بیشتر دیکتاتور و کمتر روشن اندیش خواهد بود.

لذا، مخالفت با دیکتاتوری می تواند بر دو بنیان نظری کاملاً متفاوت بنا شود: بر اساس نظر اول، یعنی دید مبتنی بر مصلحت اندیشی یا دید مبتنی بر غایت گرایی، دیکتاتوری بدان جهت پذیرفتنی نیست که فرجامی مثبت ندارد؛ اما در نظر دوم، مخالفت با دیکتاتوری اصولی و اخلاقی است، ولو آنکه در مواردی نیز به نتیجه یا غایت مطلوب برسد. مثالی می زنیم؛ تقریباً تمامی نیروهای ترقی خواه و صلح جو از ابتدا با حمله نظامی ایالات متحده به کشور عراق مخالف بودند. اما پرسش این است که این مخالفت بر کدامیک از دو دید استوار بوده است: آیا ما به این دلیل مخالف حمله نظامی بوده ایم که از پیش حاصل را نامطلوب می دانستیم؛ یا بر عکس، به این اصل اخلاقی معتقد بودیم که آمریکا به هرتقدیر حق ندارد به عراق حمله کند حتا اگر این حمله و اشغال نظامی در مجموع منشاء تحولات مثبتی در عراق شود؟

همه می دانیم که جمعی از سیاستمداران و حتا حقوق دانان آمریکایی، پس از حمله تروریستی یازده سپتامبر 2001، به این نتیجه رسیدند که اصول دموکراتیک صرفاً در شرایط عادی دارای ارزش مطلق هستند و گر نه در شرایط اضطراری نقض پذیرند. همه ما در سال های اخیر به کرات این سؤال را شنیده ایم: فرض کنید شخصی بمب اتمی در اختیار دارد و شما فقط چندساعت وقت دارید از آن شخص اطلاعات لازم را بگیریید تا نقشه انفجار خنثا شود و جان هزاران تن در امان بماند. آیا در چنین شرایطی، حتی به نام حق شکنجه وجود دارد یا ندارد؟

بنا بر منطق عام لیبرالیسم، اعطای هیچ حقی که ناقض حقوق دیگری باشد توجیه پذیر نیست. حق شکنجه گر بی شک ناقض حق قربانی شکنجه است. مهم ترین حقوق معمولاً حقوق منفی اند، از جمله حق شکنجه نشدن، نقض کننده حق شکنجه نشدن است. در مثال بالا، بار دیگر با این سؤال روبرو می شویم که آیا حقوق مطلق هستند یا «تقریباً مطلق». اگر فرض مطلق بودن حقوق را بپذیریم، شکنجه هیچگاه جایز نیست و نمی توان همچون حق تلقی کرد. اما اگر حقوق بشر «تقریباً مطلق» باشند، می توان به این نتیجه رسید که، ضمن آنکه هیچ قانونی که شکنجه را توجیه و تجویز کند مشروع نیست، و ضمن اینکه فرد شکنجه گر باید به هر حال طبق موازین قانونی محاکمه شود، باید به شکنجه گر این فرصت داده شود تا او اثبات کند که عمل او به خاطر نجات جان هزاران انسان در رویارویی با یک خطر عاجل و بسیار محتمل و قریب الوقوع، ضرورت داشته است.

اما در عمل، ممکن است قوه مجریه از این هم فراتر رود و رأساً، بدون مجوز قانونی، با از طریق فشار به قوه مقننه و تغییر مدتدار قانون از مجرای مجلس نمایندگان، اختیاراتی ویژه و اضطراری به چنگ آورد. حتا در شکل دوم نیز، که ظاهر قانونی دارد، دموکراسی با خطر روبه رو می شود. دولت ها همیشه با توسل به «وضعیت ویژه» می کوشند «اختیاراتی ویژه» به دست آورند.

حق و مسؤلیت فردی یا گروهی؟

سؤال دیگری که بسیار با آن مواجه می شویم این است: آیا حق و مسؤلیت اساساً فردی است یا اینکه می توان از حق و مسؤلیت گروهی نیز سخن گفت؟ مثلاً، آنگاه که از حقوق یک اقلیت مذهبی دفاع می کنیم می توانیم از خود پرسیم که آیا ما از حقوق فردی اعضای آن گروه دفاع می کنیم یا از حقوق آن گروه در مجموعه خود؟ آیا یک گروه یا جمعیت می توان دارای حقوقی باشد مستقل از حقوق فردی؟ یک مثال جنبه ای از این معضل را به نمایش می گذارد، مثال حق خروج: آیا افراد حق خروج از گروه خود را دارند یا ندارند؟ اگر افراد فاقد حق خروج باشند حقوق فردی معنایی نخواهد داشت؛ و اگر افراد دارای حق خروج باشند آنگاه حق فردی مقدم بر حق گروهی خواهد بود. پاسخ متعارف به مقوله حقوق فردی و گروهی این است که ما حق گروه را تا زمانی می پذیریم که نافی حقوق فرد نباشد. با این بحث همه آشنا هستیم که گروه های اقلیت و تحت ستم نیز خود مجموعه ای همگن نیستند و گروه های کوچکتری را در بر می گیرند. گروه تحت ستم می تواند حقوق زیرگروه خود را نقض کند. از جمله، اجتماع مسلمانان در یک جامعه اروپایی هم خود تحت ستم است و هم حقوق برخی از اعضای خود را، مثل همجنس گرایان مسلمان، زیر پا می گذارد. شاید بتوان به طور کلی اظهار داشت که موافق مبانی دموکراسی، باید از بی قدرتان در مقابل قدرتمندان دفاع شود با این تذکر که بی قدرتی و قدرتمندی موقلاتی مطلق نیستند. ضمن آنکه از حقوق اقلیت باید دفاع شود، فراموش نباید کرد که همان اقلیت می تواند خود از موضع قدرت حقوق برخی از اعضای خویش را قربانی کند.

البته از مجموعه این بحث و تأکید بر حقوق فردی، الزاماً نباید نتیجه گرفت که تعلق گروهی بی مورد و بی اهمیت است. هانا آرنست می گوید اگر به شما به عنوان یک یهودی حمله شود، شما نباید از خود صرفاً به عنوان یک انسان یا یک شهروند دفاع کنید. شما باید به عنوان یک یهودی حقوق خود را بطلبید. این اظهاریه هانا آرنست متکی بر تنگ نظری ناسیونالیستی نیست، بلکه مبتنی بر ملاحظات و ضرورت های سیاسی است.

بحث وجوه اشتراک و وجوه افتراق یک بحث قدیمی است. سؤال همیشه این بوده است که آیا پایه دموکراسی وجوه اشتراک است یا پذیرش تکرر و تفاوت؟ اگر با پیشنهاد جان رالز در کتاب «لیبرالیسم سیاسی» موافق باشیم آنگاه دموکراسی را نظامی تعریف خواهیم کرد که در آن افرادی که تعلقات و گرایش های

۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹

ناهمگونی دارند توافق می کنند که به توافق فکری نمی رسند و بر این اساس مشترکاً قوانینی وضع می کنند که این تفاوتها را به رسمیت می شناسد. وجه اشتراک در اینجا بر دو اصل برابری حقوق و پذیرش تعدد متکی است.

سؤال بعدی این است که در این اجماع فرضی، شرکت کنندگان تا کجا منافع خود را پیش می برند و تا چه حد از خودگذشتگی نشان می دهند. می توان بار دیگر با هانا آرنت همصدا شد که خطرناکترین شرارت و خیانت همانا شرارت و خیانت افراد از جان گذشته است!

ما حتا اگر «از خود گذشتگی» را چونان یک فضیلت بپذیریم، باز با این سؤال روبرو خواهیم شد که آیا می توان یک جامعه سیاسی را بر مبنای فضیلت آفرید؟ شاید واقع بینانه تر این باشد که فرض را بر این بگیریم که افراد در اجماع سیاسی قاعدتاً از منافع خود دفاع خواهند کرد؛ اما مطلوب آن است که افراد «خود» را وسیع تر تعریف کنند، به نحوی که خود در تعارض با دیگران قرار نگیرد. بدینسان توافق کلی نه مبتنی بر از خود گذشتگی بلکه موافق با تعریفی وسیع تر از خود و منافع فردی خواهد بود.

نسبیت فرهنگها

نکته دیگر اشاره به پدیده ای است که این روزها «نسبیت گرایی فرهنگی» نام گرفته است. مطابق این نظر، فرهنگها پدیده هایی بسیار ماندگار هستند که به سختی تغییر می یابند. مهتر اینکه این فرهنگها در مجموع قیاس ناپذیرند. بر این اساس، «فرهنگ شرقی» در بنیاد خود متفاوت از فرهنگ غربی است. جالب است که این انگاره هم طی تاریخ مورد عنایت نژادپرستان غربی بوده است که معمولاً سرشت و ذات شرقی را ناسازگار با دموکراسی دیده اند؛ و هم مورد بهره برداری جمعی از دولت مردان جهان سوم بوده که برای توجیه نظامهای سرکوبگر خود غالباً به این حربه متوسل می شوند که دموکراسی ذاتاً پدیده ای غربی است. هر دو گروه، به عنوان مثال، دموکراسی و اسلام را جمع اضداد می دانند؛ با این تفاوت که گروه نخست مشکل را در اسلام و گروه دوم ضعف را در دموکراسی می یابد. واقعیت آن است که فرهنگ پدیده ای فراتاریخی نیست و خود تا حد زیادی محصول تنشها، مبارزات و روندهای سیاسی است. هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم زن ایرانی که خواهان حقوق برابر است فاقد اصالت و هویت ایرانی است و تنها آن زنانی اصالت فرهنگی دارند که به تعبد تن در دهند. مهتر اینکه هیچ فرهنگی مقدس نیست. اگر مارکس زمانی اعلام داشت، «نقد مذهب آغاز تمامی نقدها است»، ما شاید اکنون بتوانیم نقد فرهنگ آغاز تمامی نقدهاست. فرهنگها باید همواره مورد نقد قرار گیرند تا متحول شوند. فیلسوف و حقوق دان آمریکایی رانالد دوارکین، چند سال پیش، پس از ماجرای چاپ چند کارتون در دانمارک که واکنش منفی برخی از مسلمانان را برانگیخت، از حق کردن سخن گفت.

ممکن است برخی تصور کنند که نسبیت گرایی فلسفی مستلزم نسبیت گرایی فرهنگی است. اما نکته در آن است که نسبیت گرایی و مطلق پریشی فلسفی الزاماً به نسبیت گرایی فرهنگی نمی انجامد. ریچارد رورتی که در عرصه فلسفی از حقایق مطلق گریزان بود در عین حال معتقد بود که افراد باید بتوانند آزادانه در جستجوی حقایق فردی خود باشند. او در بحثهای سیاسی خود همیشه اظهار می داشت که گرچه حقیقت جهان شمول وجود ندارد، تنها آن نظامی موجه است که به افراد حق پژوهش آزاد می دهد. در همین چارچوب است که رورتی دانشگاه را در وهله نخست نه محل کشف حقیقت، بلکه مرکزی برای مخالفت یا «دیسنت (dissent)» می دید.

در پایان مایلیم به این نکته اشاره کنم که تا پیش از تجربه جمهوری اسلامی ایران، غالب روشنفکران ما، متأثر از برداشتهای متعارف و کلیشه ای آن زمان از مارکسیسم، و قرائت استالینیستی آن، بر مبارزه طبقاتی و مساوات طلبی تأکید می ورزیدند، به نحوی که حقوق فردی را نادیده می گرفتند و به خطرات توتالیتاریسم کم بها می دادند.

از سوی دیگر، باید به خاطر داشت که دموکراسی، در عین اینکه بر برابری فورمال (صوری) در یک جامعه افقی سیاسی بنا شده است، فی نفسه قادر نیست عدالت اجتماعی - طبقاتی را متحقق سازد. علاوه بر این، زمانی که نیروهای دموکراتیک به ستم طبقاتی توجه نمی کنند، نه تنها حمایت اقشار فرودست جامعه را از دست می دهند بلکه این اقشار را به سمت نیروهای عامه فریب و بالقوه خطرناک پوپولیست سوق می دهند. پرسش قدیمی و بسیار مهم این است که چگونه می توان دموکراسی اقتصادی را با دموکراسی سیاسی تلفیق کرد؛ و این بحث دیگری است.

منبع: سایت نیلگون



زهرا رهنورد: زندانیان حوادث امسال آزادگانند گزارشی نگران کننده از وضعیت پناهی در زندان فرشته قاضی

زهرا رهنورد خواستار آزادی زندانیان سیاسی و بازداشت شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری شده و این زندانیان را آزادگانی خوانده است که جز احترام و عظمت خود و ملت، چیزی نمی خواهند. همزمان همسر جعفر پناهی نیز با ارسال گزارشی، ضمن تشریح وضعیت این کارگردان سرشناس سینما خبر داده است که وی را به سلول کوچک تری منتقل کرده اند.

خانم رهنورد با انتشار مقاله ای در وب سایت کلمه، آزادی خواهی، دموکراسی طلبی و ترتیبات قانونی را از مهمترین مطالبات جامعه ایران در صد سال گذشته دانسته و خواستار آزادی زندانیان سیاسی در فصل بهار شده است.

این استاد دانشگاه، با اشاره به مناسبت هایی چون "ماه رمضان، عید فطر، عید قربان، ایام محرم، دهه فجر و ۲۲ بهمن، روز ملی شدن نفت، عید نوروز، ۱۲ فروردین و سیزده بدر" اضافه کرده است که "هر مناسبتی در سالی که گذشت، می توانست فرصتی باشد تا زندانیان سیاسی آزاد شوند و به این بهانه، رابطه ملت و حاکمیت، تا حدودی بهبود یابد."

همسر میرحسین موسوی، آزادی و شکوفایی را سر فصل تیتیر بهار در طبیعت دانسته و نوشته است: "حاکمیت موجود ایران که مدعی اسلامگرایی است، می توانست و همچنان می تواند این نظام هماهنگ را در هستی قرائت کند و آزادیهای بهارانه را به جامعه و ملت تقدیم کند."

خانم رهنورد با اشاره به زندانیان گمنام و بی نام و نشانی که بعد از کودتای 22 خرداد بازداشت شده اند، اعلام کرده است که "آنها بدنه ملتند. آنها نه خاکریز اولند و نه سنگری که فتح آن موجب خوشحالی شده باشد و نه سنگری است که سیاسیون پشت آن پنهان شده باشند."

به گفته همسر میرحسین موسوی، "خواسته آنان (زندانیان گمنام) تنها مشتیی از خروارها مطالبات مردم است. آزادگانی که همچون ملت ایران خود بی کس و کارند و فقط خدا و آرزوهایشان را دارند... به همین دلیل در زندان نگه داشتن آنها نمادی از زشتترین ظلمها و رنجی است که می توان بر یک ملت روا داشت. آنها مادر دارند، فرزند دارند، همسر دارند، پدر دارند و خویشانی خوب که بی تاب رنجهایشان هستند."

هفته گذشته تعدادی از زندانیان گمنام زندان اوین در نامه ای سرگشاده، نسبت به وضعیت خود اعتراض کرده و اعلام کرده بودند: "ما فقط معترضانی ساده به نتایج انتخابات بودیم و رسانه ای نبود که کلامی از ما بنویسد. حق داشتند. چه کسی ما را می شناسد؟ از میان مردم ساده کوچه و خیابان بودیم که به قول بازجوهایمان که خود را کارشناس می خوانند «حالا کف روی آب هستیم و شده ایم سنگر مخالفان رژیم که پشت آن حکومت را نشانه رفته اند» سنگرهایی بودیم که به قول بازجوها یکی یکی دارند فتح مان می کنند."

اکثر این زندانیان بی نام و نشان که احکام سنگینی دریافت کرده اند امکان استفاده از مرخصی نوروزی را نیافتند و در حالیکه تعدادی از زندانیان سرشناس برای مرخصی نوروزی و با وثیقه های کلان به مرخصی آمدند اما هیچ خبری از آزادی زندانیان بی نام و نشان منتشر نشد.

۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹

تاکنون هیچ آمار دقیقی از تعداد این زندانیان منتشر نشده است. خانم رهنورد در ادامه بیانیه خود به زندانیان زن اشاره کرده و زنان زندانی جنبش سبز ایران را نمونه ای از سلحشوری و استقامت زنان ایران خوانده و پرسیده است: "آیا حاکمیت می خواهد با این همه بدعت در ستم و سرکوب و بی احترامی به زنان، تمامی رهنمودهای قرآنی و سرافرازی های تاریخی ملت ایران را نادیده بگیرد."

این استاد دانشگاه با اشاره به بازداشت فعالان حقوق بشر پرسیده است: "آیا این وهن ملی و ملت ایران نیست که حاکمیت حقوق بشر را دارای خاستگاهی غیر ایرانی قلمداد می کند، تا به بهانه آن فعالان حقوق بشر را نوکر و وابسته به بیگانگان و مخل امنیت کشور معرفی کند و آنها را دچار میخ دخمه ها و پستوهای زندان، رنج دهد."

وی ایران را سرزمینی متکثر از اقوام، ملیت ها، نژادها و زبان ها دانسته و افزوده است: "آنها نه به دنبال خودمختاری اند و نه جدایی طلبی. آرمانخواهانی آزادی خواهند که جز احترام و عظمت خود و ملت، چیزی نمی خواهند. قانون اساسی نیز هیچ محدودیتی برای آزادی و احترام به آنها قائل نشده است. ضمن اینکه توسعه فرهنگی آنها را تشویق و ارج نهاده است."

وی آنگاه به بازداشت روزنامه نگاران، هنرمندان و فعالان سیاسی، اشاره کرده و نوشته است: "حاکمیت می توانست ذهن فعال و توان اجرایی این آزادگان را در جهت عظمت و سرافرازی ایران به کار بگیرد. اما در عوض عمر گرانیمایه آنها را ذخیره خطرات دخمه های تاریک زندان کرده است." همس میرحسین موسوی تصریح کرده است: "نمی دانم چگونه کسانی از موضع قدرت، در ذهن خود گروه هایی من در آوردی تولید می کنند و انسان های بی گناه را در خیال خود در آن گروه ها جاسازی و سپس دستگیر می کنند و با برچسب های عجیب و غریب و انواع تهمت ها در زندان نگه می دارند و یا اعدام می کنند. این از بدترین نوع مجازات، بلکه نوعی انتقام کشی نخ نما شده برای ایجاد محیط ارباب و وحشت است."

خانم رهنورد، انقلاب مشروطه و انقلاب سال ۵۷ را در تامین مطالبات مردم ایران، "پروژه هایی ناتمام" خوانده و تصریح کرده است: "در شرایط فعلی و در این مرحله تاریخی - سیاسی کشورمان، حاکمیت و ملت می توانستند دست در دست یکدیگر این پروژه های ناتمام را تکمیل کنند و با آزادی زندانیان در بند ملت ایران این پروسه تکمیل شود."

بعد از انتخابات 22 خرداد سال گذشته تا کنون بیش از 500 روزنامه نگار و فعال سیاسی به همراه هزاران تن از مردم معترض به کودتای انتخاباتی بازداشت شدند. این بازداشت شدگان، هفته ها و ماههای متوالی در بندهای امنیتی و سپاه تحت شکنجه قرار گرفتند تا اعلام کنند در انتخابات، تقلبی صورت نگرفته است. تعدادی از این بازداشت شدگان با وثیقه های بسیار سنگین به طور موقت آزاد شده اند و تعدادی دیگر همچنان در بازداشت به سر می برند.

هشدار درباره روزنامه نگاران بیمار

بی خبری و بلاتکلیفی از وضعیت این زندانیان به همراه انتشار اخباری مبنی بر بیماری و وضعیت وخیم جسمانی آنان، نگرانی همگان را برانگیخته است. تا آنجا که سازمان گزارشگران بدون مرز با انتشار اطلاعیه ای ضمن ابراز نگرانی از شرایط روزنامه نگاران زندانی در ایران، هشدار داده است که زندگی بسیاری از آنها با خطر جدی رو به رو است.

این سازمان با اشاره به بیماری تعدادی از روزنامه نگاران زندانی در ایران و نیاز فوری آنها به درمان، مقامات جمهوری اسلامی را مسئول جان و سلامت این "روزنامه نگاران بیمار" دانسته است.

بر اساس اطلاعیه گزارشگران بدون مرز "عمادالدین باقی، بدرالسادات مفیدی، مهدی محمودیان، محمد صدیق کیودوند، هنگامه شهیدی، عیسی سحرخیز، نادرکریمی جونی و مجتبی لطفی" در شرایط نامساعد جسمی و با وجود بیماری در زندان اوین به سر می برند و مسئول جان و سلامت آنان، مقامات ایران است. این سازمان خواهان آزادی بدون قید و شرط این روزنامه نگاران بیمار شده است.

وضعیت نامساعد جسمی محمد نوری زاد

اما این تنها روزنامه نگاران نیستند که در چنین شرایطی در زندان به سر می برند. محمد نوری زاد، نویسنده و کارگردان در بند هم از ناراحتی قلبی و بیماری دیابت رنج می برد. او از تاریخ 29 آذر با وضعیت جسمی بسیار نامساعد در بازداشت به سر می برد و در تمام مدت - صد و شش روز - اجازه ی ملاقات با خانواده ی خود را نیافته و جز تماسی که در روز نود و سوم بازداشت با خانواده ی خود داشته، هیچ گونه ارتباط مستقیمی با آنها نداشته است.

زینب نوری زاد، دختر آقای نوری زاد در مطلبی در وبلاگ خود با عنوان "خطرات ممنوعه" نوشته است: "دکتر محمد نوری زاد در انتظار نوبت بهداری با چشم بند نشسته بود که متوجه صدای جمعیتی می شود. به سختی چشم بند خود را کنار می زند و دخترکان مجروحی را می بیند که ظهر عاشورا دستگیر شده اند. بر خود می پیچد و فریاد می زند: «خانمها من از طرف جمهوری اسلامی از شما عذر می خواهم» بعد مأموران می ریزند و وی را به انفرادی می برند."

بی خبری از مدیر سابق پرشین بلاگ

مهدی بوتراپی که از 22 روز پیش در بازداشت به سر می برد تاکنون هیچ تماسی با خانواده خود نگرفته و خانواده وی در بی خبری مطلق به سر می برند. اعظم سقطی، همسر مهدی بوتراپی به پارلمان نیوز گفته است "بر خلاف اخبار منتشر شده در برخی رسانه ها همسرم از زمان بازداشت تاکنون با ما تماسی نداشته و هیچ خبری از او در دست نداریم."

گزارش همسر جعفر پناهی

ظاهره سعیدی همسر جعفر پناهی که موفق به ملاقات با همسرش شده در گزارشی آخرین وضعیت این کارگردان معروف ایرانی را تشریح کرده است. این گزارش که در اختیار "روز" قرار گرفته به شرح ذیل است:

"بالاخره پس از یک ماه بلاتکلیفی، موفق به دیدار جعفر شدیم. او را بسیار رنگ پریده، لاغر و نحیف یافتیم. باوجود عدم تمایل او نسبت به صحبت درباره وضعیت روحی و جسمی اش و رعایت حال ما از خلال سخنانش دریافتمیم که او را از سلول قبلی به سلول یا بهتر بگویم دخمه ای کوچک تر منتقل کرده اند و اگر در سلول قبلی لااقل آنقدر فضا بود که اوقاتی را به ورزش بگذراند اما در این سلول جدید با هم سلولی جدیدش این امکان برایش میسر نیست و تنها فضا به اندازه خوابیدن دو نفر میباشد و عملاً امکان تحرکی برایشان وجود ندارد. همچنین از لحظه بازداشتش یعنی یک ماه پیش تا به حال امکان هواخوری نداشته است (و پیش آمده که 8-7 روز اصلاً سراغ او نیامده اند) و از هر طریق ممکن برای در هم شکستن روحیه او چشم پوشی نمی کنند و باید گفت که او را از حقوق اولیه و قانونی خود نیز محروم کرده اند و آیا به همه اینها نامی جز شکنجه میتوان داد و آیا نظامی حق دارد با یکی از نخبه های هنری خود فقط به جرم فیلم ساخته نشده اینقدر شرم آور و غیرانسانی برخورد کند؟! طی تماس تلفنی این اجازه! را به من دادند که برای او به مناسبت عید نوروز میوه و آجیل و شیرینی ببرم اما در طی ملاقات از تحویل آنها به جعفر جلوگیری کردند و تنها اجازه پرداخت پول به او را دادند. که آنهم طبق گفته جعفر هیچگاه در این مدت مأمور خرید زندان به او مراجعه نکرده و داشتن یا نداشتن پول برای او تفاوتی ندارد. با وجود سر سختی او مقابل بازجویان و کوتاه نیامدنش در برابر خواسته های آنان روحیه خوبی داشت ولی در چهره و سخنانش اندوه شدیدی موج می زد. در این دیدار جعفر لحظه ای دستش را روی قلبش گذاشت و چهره اش در هم رفت، به علت حضور سولماز و مادر جعفر نتوانستم سوالی کنم. وی تا کنون دو بار دچار اسپاسم شدید در ناحیه قفسه سینه شده که کارش به اورژانس کشیده شده. پزشک او علتش را عصبی و ناشی از مشکلات کاری دانسته و ادامه این حالت را خطرناک و حتی منجر به سکته قلبی دانسته؛ موضوعی که بیش از هر چیز نگرانم کرده جدای از دخمه ای که جعفر را در آن نگه داشته اند و طولانی شدن مدت یازجویی، وضعیت جسمی جعفر است. به امید آزادی تمامی زندانیان."

۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹

تداوم فشار بر جهانگیر عبدالهی

جهانگیر عبدالهی، دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، در زندان اوین تحت فشار و شکنجه جسمانی برای پذیرفتن اتهاماتش قرار دارد. به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر بازجویان پرونده در طول بازجویی‌های طولانی مدت این دانشجوی کرد، وی را "مجبور به نشستن روی زمین" کرده‌اند و همین امر سبب شده تا وی به دلیل مشکلات عضلانی "چندبار" به بهداری زندان اوین منتقل شود.

همچنین مسئولان زندان قرص‌هایی را به عنوان دارو به وی داده‌اند که مصرف آن‌ها موجب "بی‌خوابی شدید" شده و عبدالهی به مدت "سه روز" نتوانسته بخوابد. از سوی دیگر، وی بارها تهدید به اعدام شده و بازجویان اظهار داشته‌اند وی را "مثل احسان فتاحیان اعدام خواهند کرد".

گفتنی است این دانشجوی کرد سنی است و بارها از سوی بازجویان به عقاید مذهبی وی توهین شده است.

جهانگیر عبدالهی، دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران و دبیر کانون فرهنگی دانشجویان کرد روز ششم بهمن‌ماه، هنگام سوار شدن به اتوبوس‌های کوی دانشگاه بازداشت شد.

این دانشجوی در تنها ملاقات کوتاهش با خانواده اظهار داشت برای پذیرفتن اتهام "ارتباط با حزب دمکرات کردستان" تحت فشار قرار دارد.

بی‌خبری از سید احمد میری

با گذشت سه روز از بازداشت سید احمد میری، قائم مقام جبهه مشارکت مازندران، مسئولین قضائی از اطلاع رسانی در مورد وضعیت وی و محل نگهداری او خودداری می‌کنند.

سید احمد میری، ظهر روز یکشنبه، ۸ فروردین در مراجعه به اداره اطلاعات بابل بازداشت شد و احتمال می‌رود که پس از بازداشت، به اداره اطلاعات ساری منتقل شده باشد.

میری روز گذشته در تماس تلفنی با خانواده اش حال خود را خوب توصیف کرد.

وی در این تماس [دقیقه‌ای در پاسخ به پرسش اعضای خانواده در مورد وضعیت و محل نگهداری اش گفت نمی‌تواند حرفی بزند]. روز گذشته نیز همسرش برای پیگیری وضعیت وی به دادگستری شهرستان بابل مراجعه کرد که با بی‌توجهی و عدم پاسخ‌گویی روشن مسئولان دادگستری بابل مواجه شد.

سید احمد میری با مدیریت شهرهای توریستی بابل و رامسر در دوران اصلاحات، فرماندار نمونه استان مازندران در سال ۱۳۸۳ شناخته شد.

وی استاد علوم سیاسی دانشگاه مازندران است و کتاب "دیبچه‌ای بر فرهنگ استبداد در ایران" با مقدمه حسین بشیریه آخرین اثر اوست.

منبع: روزآتلان



دور کردن جنبش سبز از خصایلش؛ خیانت به اخلاق و سیاست

مصاحبه فرزانه بذرپور با فرخ نگهدار

فرخ نگه دار از فعالین سیاسی چپ ایران در دهه های اخیر است، که به تعبیر خودش از رویکرد انقلابی به اصلاحی، تغییر مشی داده است. او این تغییر مشی را حاصل تجربه زندگی خود می‌داند که بهای بسیار سنگینی برای بدست آوردن این تجربه پرداخت شده است. نگهدار معتقدست جنبش سبز یک جنبش مدنی، حق جو و قانون گراست. دور کردن این جنبش از خصائلش، به هوای اهداف سیاسی هم خیانت به اخلاق است هم خیانت به سیاست. چون هم ما را به کسانی شبیه می‌کند که علیه آنان برخاسته ایم و هم مشدد استبداد خواهد شد. به باور نگه دار، گروه هایی بودند که پس از انقلاب درس نگرقتند و به راه خشونت رفتند، سر نوشت تلخی داشتند و دارند. او اولین و مهمترین خواسته جنبش سبز را راست کردار کردن حاکمیت و احترام به رای مردم می‌داند و در باب رفراندوم و ضرورت آن در حال حاضر می‌گوید باید مسئله رفراندوم بعد از تامین این دو خواسته مهم باشد: اول سلامت انتخابات و دوم آزادی انتخابات. وی بر این باور است که اگر چه ۹۸ درصد مردم ایران در سال ۵۸ به جمهوری اسلامی آری گفتند، اما او، که آن زمان از رهبران فداییان خلق بود، می‌گوید فداییان از آن دسته معدود کسانی بودند که چون آن همه پرسری را عجولانه و غیردموکراتیک می‌دانستند در آن شرکت نکردند. حالا پس از گذشت سی و یک سال، و با حوادث بعد از انتخابات و شکل گیری موج سبز تحول خواهی در ایران، بار دیگر موضوع همه پرسری برای اصلاح و تغییر در ساختار قانون اساسی توسط معترضان به انتخابات مطرح شده است. در این گفتگو فرخ نگهدار از جنبش سبز، همه پرسری تاریخی ۱۲ فروردین، و قابلیت تحقق رفراندوم در شرایط سیاسی تازه ایران می‌گوید:

گفت و گو را با موضوع رفراندوم در شرایط سیاسی امروز ایران آغاز می‌کنیم، به نظر شما آیا برگزاری همه پرسری در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ممکن است و اگر هست باید بر چه محورهایی باشد؟

در حال حاضر سوال مقدمه رفراندوم نیست. ما در شرایطی به سر می‌بریم که اول این سوال مطرح است که آیا از آرا مردم به حد کافی حفاظت میشود یا نه؟ تمام وقایع پس از انتخابات ناشی از این بود که آیا آرای مردم دست کاری شده یا نه؟ اما حاکمیت جمهوری اسلامی از هرگونه رسیدگی بی طرفانه به این اعتراضات پرهیز کرد و برای رفع تردیدها اقدامی نکرد.

من فعلا گزینه ای را به عنوان رفراندوم روی میز نمی‌گذارم. اولین و مهمترین خواسته جنبش سبز راست کردار کردن حاکمیت و احترام به رای مردم است. جنبش سبز با رای من کجاست، شروع شد و لذا مهمترین خواست جنبش باید این باشد که نهادهای گرداننده انتخابات محل اعتماد جامعه و مورد وثوق گرایش های مختلف سیاسی باشند. ما قبول نداریم اگر تنها نمایندگان آقای احمدی نژاد و همفکران باشند همه چیز صحیح انجام می‌شود. اقبال وسیعی از مردم نشان داده اند که به صداقت این دولت اعتماد ندارند. برگزارکنندگان انتخابات باید مورد اعتماد همه گروه های اجتماعی باشند. خواست اساسی دیگر، انتخابات آزاد است. حاکمیت باید مداخله خودش را درباره اینکه مردم به چه کسی حق دارند رای بدهند یا نه، پس بگیرد و اصل آزادی حق انتخاب را به رسمیت بشناسد. و به نظر من باید مسئله رفراندوم را بعد از تامین این دو خواسته مهم موکول کنیم. اول سلامت انتخابات و دوم آزادی انتخابات

شما به لحاظ ماهیت، ساختار نظام جمهوری اسلامی را اصلاح پذیر می‌دانید؟

اینکه یک نظامی اصلاح پذیر هست به اراده حاکمیت و با به نص قوانین آن کمتر مربوط است. همه جا حاکمان دوست دارند کشور را به شیوه دلخواهشان اداره کنند، اما اصلاح پذیری نظام سیاسی به اراده حاکمان متکی نیست؛ به حضور و خواست و اراده و قدرت مردم مربوط است. و ما به جایی رسیده ایم که اگر جنبش سبز بتواند لایه های اجتماعی وسیع تری را در برگیرد به ویژه طبقه زحمتکش جامعه را با خود همراه کند، حاکمیت مجبور به عقب نشینی شده راه اصلاحات گشوده خواهد شد. کسانی که می‌گویند این حکومت اصلاح پذیر نیست و یا عقب نشینی نخواهد کرد چنین استدلال می‌کنند چون می‌خواهند یک خط مشی سیاسی رادیکال را جا بیاندازند. برای بسیاری از آنها کسب قدرت سیاسی مهم تر از تغییر قوانین و سیاست های کشور است.

۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹

قوانین جمهوری اسلامی تا چه حد راه اصلاحات را بسته است؟

البته که بسته است. قوانین ما قطعاً نیاز به اصلاح دارند. اما برای اصلاح قوانین ما نمی‌توانیم به انتظار بنشینیم که حاکمان خود بن بست را بگشایند. اگر جنبش مدنی نباشد اصلاحات دموکراتیک هم رخ نخواهد داد. سوال اساسی این است که آیا جامعه مدنی یا جنبش سبز ما آنقدر قدرت و حمایت و وسعت اجتماعی را به دست آورده است که خواست هاش را به حاکمیت تحمیل کند و تغییر به وجود آورد یا نه؟ من در شرایط فعلی معتقدم که مردم ایران قادر هستند که حاکمیت جمهوری اسلامی را به عقب نشینی ترغیب و وادار کنند و تغییر و اصلاح در آستانه است.

درباره رفتارندوم جمهوری اسلامی در سال 58 صحبت کنید؟ به جز "جمهوری اسلامی" که در همه پرس‌های مطرح شد، "جمهوری دموکراتیک"، "جمهوری دموکراتیک اسلامی" و "جمهوری ایرانی" هم مطرح بود. نظر شما و سازمان متبوع تان چه بود؟

در رفتارندوم 58 من از رهبران فدائیان و سخنگوی سازمان بودم و با مطبوعات و رادیو تلویزیون مصاحبه‌هایی داشتم و نظر سازمان را مطرح می‌کردم. در رفتارندوم 58 سازمان تصمیم گرفت که به این رفتارندوم تن ندهد و بحث ما این بود که، نام جمهوری اسلامی باید پس از بررسی قانون اساسی نظام تازه در مورد آن تصمیم گرفته شود و به نظر ما رفتارندوم آن زمان عجولانه بود و باید ابتدا مجلس موسسان تشکیل شود و متشکل از نمایندگان سازمان‌هایی باشد که در انقلاب حضور داشتند باشد. ما گفتیم اول قانون اساسی در مجلس موسسان به تصویب برسد و بعد و به رای عمومی گذاشته شود تا مردم به قانون اساسی آری یا نه گویند، ما نظرم این بود که مردم با انقلاب خودشان و سرنگونی نظام شاهنشاهی رای خود را به آن نظام داده‌اند و اینکه دوباره پرسیده شود که شما شاهنشاهی می‌خواهید یا جمهوری اسلامی هر دو سوال غلطی است. چرا که جمهوری اسلامی معلوم نبود که چه نوع حکومتی است. چون قانون اساسی نداشت. و نظام شاهنشاهی که قانون اساسی آن مشخص بود با انقلاب از بین رفته بود.

شما فکر می‌کنید نظر شاخصین صدر انقلاب، مانند مرحوم بهشتی و مطهری و مفتاح، از "جمهوری اسلامی" چه بود و اصلاً از این نظام چه برداشتی داشتند؟

من بین دیدگاه‌های آقایان بهشتی، مطهری و مفتاح با آقای مصباح بزدی و شیخ محمد بزدی تفاوتی محسوسی قائل هستم. اینها اصلاً به رای مردم قائل نیستند و رای را تزئینی می‌شمارند درحالی‌که آقای بهشتی صراحتاً اعلام میکرد که جمهوری اسلامی اساسش مشارکت و رای مردم است و جمهوری برگرفته از حضور مردم است و چون مردم ایران اکثریت مسلمان هستند این جمهوری، جمهوری اسلامی نام می‌گیرد.

در ابتدای جمهوری اسلامی وقتی توده مردم پس از سالها سرکوب به یکباره آزادی مطلق یافتند راه افراط پیمودند و فشار توده‌های مردم به گونه‌ای بود که حتی رهبری انقلاب اسلامی هم گاه به آن حد رادیکالیسم و تند روی قابل نبود. آقایان بهشتی و مفتاح هم تا وقتی بودند به نیروهای دموکراتیک کمک نکردند در برابر فشار از پایین و فشار توده‌های مردم به این تندروی‌ها تن دادند. البته برخورد برخی مخالفان هم اوضاع را بشدت وخیم تر کرد. آنها دست به مبارزه مسلحانه و ترور زدند و این خشونت را وسعت داد. اما در بررسی سی سال گذشته جمهوری اسلامی میبینیم که هر چه جمهوری اسلامی جلو آمده از فشار از پائین در جهت تند روی کاسته شده. هواداران افکار آقای جنتی یا مصباح بزدی، اگر هم لایه‌هایی از اجتماع را پوشش دهند، آن لایه‌های بسیار لاغر و کم شمارند. در یک انتخابات آزاد اگر به وزن کثی سیاسی بپردازند شاید به کمتر از ده درصد آرا عمومی باید بسنده کنند. برخلاف آنها بر میزان نیروهایی که مدافع دموکراسی و خواهان اصلاحات دموکراتیک هستند، افزوده شده است. حکومت به این نتیجه رسیده که اگر انتخابات آزاد باشد، اکثریت مردم، به خصوص در شهرهای بزرگ محال است به احمدی نژاد و فکر مصباح و جنتی رای دهند. دلیل اصلی عدم رسیدگی بی‌طرفانه به اعتراضات بعد از انتخابات هم در اساس همین بود.

98 درصد مردم ایران در روز 12 فروردین 1358 به گزینه جمهوری اسلامی رای دادند، فکر می‌کنید مردم چه تصویری از نظام آینده داشتند؟ آیا دلیل این رای قاطع نقش کاریزماتیک آیت الله خمینی بوده است؟ یا دلیل دیگری هم داشت؟

به طور قطع مردمی که رای دادند تصور روشنی از جمهوری اسلامی نداشتند. اکثراً چون آقای خمینی گفته بود بیائید رای بدهید آمدند رای دادند. مطمئنم که اگر آقای خمینی در آن روزها می‌گفت "جمهوری دموکراتیک اسلامی، نه یک کلمه کم. نه یک کلمه بیش" اکثر آرای مردم هم همان می‌شد. اتفاقاً این پیشنهاد آقای بازرگان بود. اما اکثریت بزرگ توده مردم زحمت کش طرفدار آقای خمینی بودند و اصلاً توان بسیج توده و فشار مردمی در جهت حرف‌های ما و یا آقای بازرگان وجود نداشت. توجه کنیم که در آن زمان فقط 47 درصد مردم کشور با سواد بودند و شمار صاحبان تحصیلات عالی به 300 هزار نمی‌رسید. در سال‌های آغازین انقلاب سازمان دهی اعتراضاتی مشابه اعتراضات بعد از 22 خرداد 88 اصلاً امکان پذیر نبود. نیروهای آزادیخواه آن زمان مثل نهضت آزادی و آقای مهندس بازرگان در آن زمان اگر هم به میدان می‌آمدند زیر موج رادیکالیسم، افراطی‌گری و خشونت‌گرایی خرد میشدند. و از این جهت مهندس بازرگان تصمیم گرفت عقب بکشد و از این زورکشی و تقابل خیابانی با طرفداران رادیکالیسم پرهیز کند. که اتفاقاً به نظر من سیاست درست و عقلانی بود. اگر قرار باشد که نگاهی به تاریخ سی سال گذشته جمهوری اسلامی ببینیم که دهه به دهه از طرفداران ولایت‌گرا و کسانی که میخواستند جان خود را برای ولایت تقدیم کنند کاسته شده و بر کسانی که حاضرند به خاطر جامعه مدنی، انتخابات آزاد و دموکراسی و حقوق بشر به خیابان‌ها بیایند و به طور مسالمت آمیز بر رای خود تلاش کنند افزوده شده است. اکنون تعادل قوا در جامعه به سود دموکراسی خیلی بهتر شده است.

شما سالها مبارزه کرده‌اید، حال به نظر شما راهکارهای جنبش سبز برای ادامه مبارزه مدنی خود چیست؟

این که من از یک مشی انقلابی به یک مشی اصلاح طلبانه در مسیر دموکراسی روی آورده‌ام حاصل تجربه زندگی است. بهای سنگین، بسیار سنگین برای بدست آوردن این تجربه پرداخت شده است. هنوز که ما به جایی نرسیده‌ایم که جنبش سبز شکست و بن بست را تجربه کند. راستش بعید می‌دانم به آنجا برسیم. به شرایطی که ما شروع کردیم. اما اگر هم برسیم باز هم من بازگشت به آن مشی را توصیه نمی‌کنم. خون به خون شستن محال آمد محال. جنبش سبز به نظر من قبل از این که یک جنبش سیاسی باشد یک جنبش اخلاقی است. ضد خشونت و به خصوص ضد دروغ و ریا است. زنان نقش بسیار فعال و موثری در آن دارند. این جنبش یک جنبش مدنی، حق جو و قانون گراست. دور کردن این جنبش از خصائلش، به هوای اهداف سیاسی هم خیانت به اخلاق است هم خیانت به سیاست. چون هم ما را به کسانی شبیه می‌کند که علیه آنان برخاسته‌ایم و هم شدید استبداد خواهد شد. گروه‌هایی بودند که پس از انقلاب درس نگرفتند و به راه خشونت رفتند. سرنوشت تلخی داشتند و دارند. جنبش سبز حتی اگر شکست و بن بست را هم حس کند، که نکرده است، باز هم از آن راه نخواهد رفت و نرفته است. شاید کسانی پیدا شوند که اشتباهی به ما پیوسته‌اند و حالا هم بخواهند کارهای دیگر بکنند. اما بدنه اصلی جنبش سبز، زنان و بدنه جوان آن که جثه اصلی جنبش را تشکیل می‌دهند قطعاً بر ارزش‌های خود خواهد ایستاد.

حضور در خیابان و ابراز وجود و هر نوع تلاش سبز، برای ثبت اینکه ما هستیم و مطالبه داریم بسیار لازم است. در عرصه عمومی، در خیابان و یا در هر جای دیگری که امکان حضور و پیگیری باشد باید عمل کنیم. جشن حافظیه شیراز محشر بود. این که در 22 بهمن آن طور که تصور می‌کردیم موفق نبودیم دلیل این نیست که در موارد دیگر موفق نباشیم. یک علت سر خوردگی از 22 بهمن شاید در بلند پروازی ما بود. تعادل قدرت، وقتی پای بسیج سنجیده و تمام عیار دولتی در میان باشد، را نباید دست کم گرفت. توان بسیج آنها قطعاً بسیار کمتر از ما شده است. اما توان جلوگیری آنها از بسیج شدن ما را هم باید مورد سنجش مجدد قرار دهیم.

۱۵ فروردین ماه ۱۳۸۹

با توجه به برخی محدودیتها و بن بستهای قانونی فکر می کنید اعتراض و تلاش در چارچوب قانون نتیجه می دهد؟

البته که نتیجه می دهد. اگر ما نتوانیم از راه امکاناتی که همین قانون اساسی در اختیار ملت می گذارد به طرف اصلاح قانون و بسط دموکراسی برویم از هیچ راه دیگری هم به سوی دموکراسی نخواهیم رفت. راه دیگر راه انقلاب است، راه براندازی است.

در ثانی شما چه در دوران شاه که در جمهوری اسلامی، به موارد نقض قانون توجه کنید. این حکومت های استبدادی هستند که تن به قانون نمی دهند و نه مردم کوچه بازار. قانون گفته است مجلس خبرگان بر کار دستگاه رهبری نظارت می کند. اما قضیه بر عکس است. این رهبری است که در عمل بر کار مجلس خبرگان "نظارت" دارد. قانون گفته است شکنجه ممنوع است. بازداشت بدون محاکمه غیرقانونی است. شنودگذاری جرم دارد. و هزار کار دیگر. اما حکومت خودسرانه قانون شکنی می کند و به هیچ کس هم پاسخ گو نیست. مردم و نیروهای معترض یک صدم حکومتمیان هم قانون شکنی نکرده اند.

سوم این که این حرف که قانون گرابی دست و پای جنبش مدنی را برای پیگیری اهداف خود در پوست گردو می گذارد بی پایه است. قانون اساسی در اصول مربوط به حقوق ملت آنچه را که برای فعالیت و موفقیت جنبش سبز ضروری است تضمین کرده است. اصل 26 حق داشتن تشکل و اصل 27 حق تظاهرات و اصل 24 آزادی روزنامه ها و رسانه ها را تضمین کرده است. اما دولت با این اصول مخالفت و آن را نقض می کند. این که گفته شود قانون دست و پای ما را بسته است و نمی گذارد کار کنیم حرف درستی نیست. خلاف کاری و خود سری و قانون گریزی حکومت مشکل اصلی است.

از این روی جنبش سبز باید راهکارهای خود را در چارچوب قانون اساسی دنبال کند، شیوه های چون راهپیمایی بدون سلاح که در اصل 27 قانون اساسی به رسمیت شناخته شده، از این جمله است. ما در این دوره باید خود را برای تأثیرگذاری و سازماندهی در انتخابات بعدی آماده کنیم و این بار حاکمیت را ملزم به رعایت انصاف و بی طرفی در انتخابات کنیم و برگزار کنندگان انتخابات به گونه ای برگزیده شوند که انتخابات بیطرفانه برگزار شود.

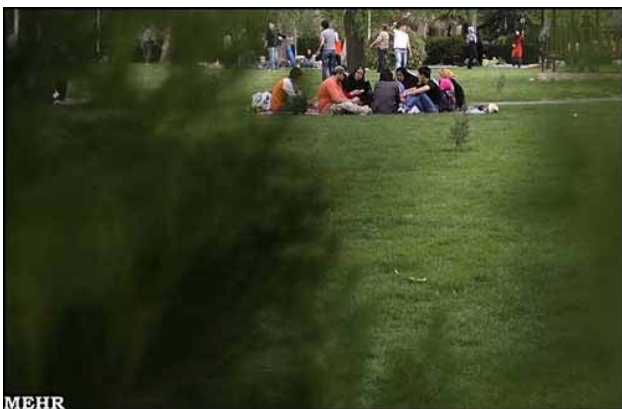
به نظر شما اکنون با گذشت ده ماه از انتخابات، مطالبه مرکزی جنبش سبز چه باید باشد؟

این پیشنهاد که انتخابات آتی توسط "کمیسرون ملی انتخابات" برگزار شود پیشنهاد مجمع تشخیص مصلحت بوده که آقای خامنه ای هم درباره آن اظهار نظر نسبتاً مثبتی کرده است. اما هنوز جنگ طول این پیش نویس به فرجام نرسیده. باید فشار بیاوریم که اصلاحات ضرور برای به حداقل رساندن مداخله دولت صورت گیرد. مطالبه مرکزی جنبش سبز باید این باشد که

اولاً: ارگان برگزار کننده انتخابات، بی طرف باشد، دوم: انتخابات آزاد باشد و مشارکت تمام نیروهایی که به قانون اساسی التزام دارند تضمین شود. قانون اساسی ایراد بسیار دارد. اما هر تغییری در آن باید از مجرای قانون باشد. هر راهی جز این هرج و مرج و سردرگمی است. در این مسیر اولین قدم کسب حق انتقاد، بحث و گفتگو نسبت به قانون اساسی باید حق همه شهروندان ایرانی باشد. هیچ کس نمی توان به جرم نقد قانون اساسی مورد بازخواست، بازجویی و یا بازداشت قرار داد. این حق باید در راس مطالبات جنبش سبز باشد. اما قبل از همه باید حاکمان جمهوری اسلامی همه زندانیان سیاسی را آزاد کنند و کسی را به خاطر انعکاس حقیقت، به خاطر اس ام اس زدن یا ویدئو کلیپ فرستادن یا وب لاگ نوشتن دستگیر نکنند. حکومت موظف است آرامش را به کشور برگرداند. باید به روزهای پر هیجان، شاداب و اما آرام قبل از 22 خرداد برگردیم.

منبع: سایت جرس

تصاویری از سیزده بدر امسال



جواد اسدیان



مرا به مقصدِ مستان، رهی نبود
رهی نبود که بس، پای، ورا نسود

بسوختم چو یکی شعله‌ راهیاب
به دیده، گرد مرا شمع وجود، دود

ملول شد تن من آخر، شد خمیده
ستبر پشت و، مرا مُرد به لب، سرود

کنون، باده بیاور که به شور آن
به در شود زسرم، ژازه اهل سود

مگر که باز بگردد، ز فسون یار
به جان من، هرچه روزگار، زمن ربود

ز خَس و خُشکِ وطن کاخ بیا کنیم
به زیر خیمه‌ ویران، زَم عمود

کتاب دین عرب، قفل به هر در ست
کجا به دین-خویی، مرد، دری گشود

شمیمِ وقت، ببافد ز حریر یاد
شکوه فر و فرهنگ، به این پود

به نور هور، بشد ظلمتِ چشم، صبح
فریبِ عقل، ز دامان خُرد، زدود

چو شد، به دیده مرا، نیک ز بد، پدید
تباه بود، همه، هر چه، خو می نمود

بسا که بد، به بلم، نیک نموده بود
ز نیک هم، به جُزم درد، ثمر چه بود

ورای نیک و بد دین محمد است
به زن و مرد، دهد چرخ، یکی درود

جوشش جرعه می، طاقت ز سرم ببرد
و طاق بود که جفتش، خود گوش می- شنود

اگر جهان ز خستَر همه پر کنید
اگر ز زخم، تنم هم بشود کبود

ز پای من ننشینم، نروم کنار
چگونه عهد که بسنی، شکنیش زود

به راه مست و مستان نهم چو گام
نه کم شود خردم، بل به کمش فزود

کنون حرف به پایان رسید و رفت
فریب عقل، به سعی بی که خرد نمود

در امتداد باد!
خسرو باقرپور

انبوه و عده‌ها

چه دروغ و چه پوچ بود!

هیئات! که امیدِ عبث بود،
فرسایش عذاب و کاهش رنج.

هنوز، هنوز،

سینه‌ی آبی این برکه،

در تهاجم این باد

کبود می‌شود.

زردی تیز چشمان این افعی

برق می‌زند هنوز

و غبار چشم فضیلت را

کور می‌کند.

و در گشوده‌گی ی بهت آلود پلک‌های این خفته
چه می‌گذرد

که گوش به صدای سنگ سپرده‌است؟

و صدای آدمی را

بلند و رسا

از حنجره‌ی این جهان نمی‌شنود؟

و باد

باد

باد

این باد بیابانی

شکن‌های گیسوی کودکی‌اش را

سپید کرده‌است؟

هان! بی قرار قدیمی

ای شور!

چه درد آلود نشسته‌ای

نه بر دل‌ها

که بر زخم سینه‌ام.



به دشتِ خاطرَمِ گرگِ بیابانِ ماند وُ من ماندم فتح اله شکیبایی

کنارِ نعلِ خسرو آسیابانِ ماند وُ من ماندم
به دشتِ خاطرَمِ گرگِ بیابانِ ماند وُ من ماندم

گلِ عیسی دمی روئیده بود اما ز بیدادی
درون پنجه ی رنگین گلدانِ ماند وُ من ماندم

قناری آسمانی داشت آبی تر ز فیروزه
که ناگه از چنگِ توفانِ ماند وُ من ماندم

زمانی زلف باران سینه ریز سرو جنگل بود
ولی از تشنگی جنگل پریشانِ ماند وُ من ماندم

میان آن همه پژواک دوران های شیدایی
نوا ی دلکش پیر خراسانِ ماند وُ من ماندم

به شوق دیدن رنگین کمان سبز آزادی
کنار نعلِ خسرو آسیابانِ ماند وُ من ماندم.

بر تربت گل

فتح اله شکیبایی

پروانگان بر تربت گل گریه کردند
روز و شبان با یاد سنبل گریه کردند

دیدم پسینگاهی که کفترهای چاهی
در کوچه های سبز آمل گریه کردند

فوج هزاران در غروبی غمگانه
تا خطه ی خشک قرنفل گریه کردند

شام غریبان بود و مستان پیرهن چاک
بی ساغر آکنده از مل گریه کردند

در گوش بیدی شاعری شوریده می گفت
پروانگان بر تربت گل گریه کردند



آلوده به عشق شهلا بهار دوست

تیرماه در گیجگاهمان داغ
شاپرکها روی خطهایمان پر
انگشتانمان ایست می دهند
زبانمان دوباره به انکار دراز می شود
ترس از مهربانی ها، از دوست داشتن ها
چرا؟

من و تو که به عشق آلوده ایم
حاشا چرا؟

هر روز با نامِ شعر، با آهنگی رمانتیک
باغچه را آب می دهیم

روی نفسهای بی تاب غلت می زنیم.

گاه عابرانِ حسرت با بغضهایشان

رگ بر گردن تیر، شلیک می کنند!

گاه چشمهایشان کور، دهانشان دریده تر می شود

ما را مدام به بند کشیده، سنگسار می کنند!

اما، من و تو

آشوبگرانِ این تاریخِ مضحک، عاشقان از بند گریخته ایم

من و تو با هم، با دورها، تا کجاها

چشمها چه می کنند با ما؟

چرا اینگونه زل می زنند؟

بگذار بگوییم دوستت دارم

زیر همین باران، همین آتش، همین سنگها

بگذار همینجا در اوج لذت

چگه چگه، روی پوستهایمان، برای هم

تشنه تر از هر لحظه که می دود

خواستن را با شهامت فریاد کنیم

وای ی ی من و تو کجاییم؟

بگو، بگو در این شب بارانی

در آغوشِ امن تو

من چگونه آه ه ه، چرا گریه می کنم؟



چند کوچه آنطرف تر
مهرداد عارفانی

من کم می آورم آن ها زیاد
دیگر به این اتاق نمی آیم و این خانه دیگر به من نمی آید
فارسی بریز در تابستانی که چهل درجه زیر صفر
تا پرده با میز رفیق شود
دختر باشد پرده
پسر پنجره
هیز هیز دوشیزه است این خیابان
قاطی پاطی توی هم النگو تکان نده چراغ سبز
کبود و کتک خورده
فراری پناهنده
قرمز می شوم پشت تو
رقصم گرفته بود
بازی بازی تاب آوردم
آن وسط
کنار دست ودود من چکش هستم تو انبر دست
بروکسل برفی و وحشی بدون امامزاده
نیمی از من افتاده بر اسفالت
نیم دیگر من قد می کشد مثل جرتقیل

بیاد آر
یوسف صدیق (گیلراد)

هر شب
در سمت آینه
طرح تکیده‌ی روزت را می جویی.
دلتنگی
همچون صیادی صبور
ثانیه‌هایت را صید می‌کند
و چشمی
از عمق آینه
گمگوشه‌های روحت را می کاود.
چه شد که در قلمروی حسرت‌ها و اماندی؟
مگر نه آنکه می‌گفتی
شقایق‌های شعر سهراب*
حوالی فکرت می‌رویند.
مگر نه آنکه می‌گفتی
در انتهای نگاهت
همیشه دری باز است
و چشمی شوخ
که کودکی‌ات را به مدرسه می‌برد.

* * *

بیاد آر!
در واژه‌هایت
آسمانی عریان بود و
پرستوهایی
که بر منقارشان
خوشه‌های طراوت می‌بردند.
ابری نبود. برفی نبود. بغضی نبود.
در واژه‌هایت
تبسم بود و
نسیم بود.
و شقایق‌هایی
که در مرز آفتاب
قلبت را می‌لرزیدند.
مگر نه آنکه می‌خواستی
مهندسی بال‌های پرستو را بیاموزی.
چه شد که پرستو‌هایت را گم کردی؟
چگونه شد که شقایق‌هایت را ندیدی؟

* * *

دریغا!
رد پایت در زمستان‌ها دایره شد
و بهاران را
در فاصله‌ی دلتنگی و آینه از یاد بردی.

فروردین ۱۳۸۹

(تا شقایق هست، زندگی باید کرد... سهراب سپهری)*

گیلاس ها
آزیتا قهرمان

تا زانو در پلک های خونی
اما راه می روم
با درخت هایی که راه افتاده اند و نمی دانم کجا
سال ها تاول زده در کلمات

بیا از شکاف آینه نگاه کن
تا پیدا شویم
لکنت گرفته نفس هایم
عاشق می شوم
مبادا اعتراف کنند زخم ها
ترسیده ام

دریا در سینه ام
کوچه ها شاید غرق شوند
زبانم بند بیاید
دستم بخوابد

هنوز بالاتر از اینهمه مردن های لاعلاج
پیراهن دیوانه ای می رقصم
آدم به تمامی؛
ابدا؛
کاملا
هیچ وقت نمی میرد

انگشت هایم را در آسمان فرو می کنم
بنفشه ها دوباره می بارند
پلک می زنم
باران تند می شود
پس من چرا
با این پنجه های بریده حتی
وقتی بهار؛ خندان
روی بوته های خونی؛ گل می دهد
وقتی زمین
وقتی که ابر
وقتی هوا

پس من چرا دوباره نچرخم
آیا بقدر شاخه ی کوچکی جا نیست
تا گیلاس ها مهمان زمین شوند

چرا
ویدا فرهودی

چرا ای چمن دامنت سبز نیست
تو را ای قناری خموشی زچیبست
چرا ساز مطرب ندارد نوا
شکسته صدا در گلو، بی صدا
زمان ابری است و زمانه سیاه
سکوت است تنها، نشسته به راه؟
چرا مادر داغدار وطن
فرو بسته لب ها، نگویید سخن؟
به پیشانی اش رد پای غم است
و چشمش پر از پرسشی مبهم است
چرا سربی است این چنین آسمان
و گل خفته در گوشه ی خاوران؟
چرا و چرا و چرا و چرا؟!
بسی هست و پاسخ نباشد مرا!!

...
چراها کنون گر چه بی پاسخند
به وقتش بدان بر جنون می رسند
حقیقت نهان گر بود سایه وش
عیان می شود چون رسد نویتش
و از سینه ی شهر خاموشمان
تراوان شود عطر نامردگان
و گل های مسموم با زهر دین
برویند روزی ز قلب زمین
ببین تاج سبزه، وطن را به سر
بده از شکفتن، جهان را خبر
مسیحا دمانه نسیم بهار
دگرگونه خواهد کند روزگار
به سر آمده دور دلوپسی
نماند دگر غنچه دربی کسی
گشاید دلش را، به وقتی نه دور
رسد چون زمان بر اهورای نور...
زمستان گذشته به حکم بهار
تو ای باغ باید شوی بی قرار
جوانه بکاری به گیسوی بید
زمین را دهی دانه دانه نوید
هراس ات نباشد ز خصم سخیف
نه خاشاک و خارند، مارا حریف
دروغ است مکرش و ما باهمیم
به سمت شروعی دگر می رویم
سرودی به لب تا به زندان رویم
کلونهای پوسیده را بشکنیم
برون آوریم عاشقان را ز بند
مبادا رسد بیش از اینشان گزند
چرا های کهنه به دور افکنیم
وطن را ز نو از غرور آکنیم

بی بهار ۱۳۸۹



پیرایه بیغمایی

مرا به خاک سپردی، دوباره می رویم
از آستین زمستان بهاره می رویم

کفن دریدم و چون دانه سر زدم از پوست
ز تنگنای گریبان پاره می رویم

نسیم می وزد و می وزم به دامانش
به تاب کولی این گاهواره می رویم

مرا به هستی دیگر، طراوت خورشید
اشاره کرد و به حکم اشاره می رویم

بهار می رسد و با غرور پله ی برگ
ز خاک می گذرم ت... استاره می رویم

بهار می گذرد، باز در ملیله ی زر
به گوش باد خزان گوشواره می رویم

مرا به خاک سپردی و خود ندانستی
نشان خیرم و بی استخاره می رویم

گیلاس و چهار ضلع حضور
با زبانی که از آینه می وزد

...
به کودکی مادر
سنجاق می شدم
گل بود و پاهایی گرم
و زمستانی که زیر روز پیدا بود
صدابم چسبید به قرمزی وقت
موسیقی کلمات
در نت های زیر و بم
"فا" پی شدم در حال فرود
خواب های خیس ام اما
می رفت تا از چشم شب بریزد
تو بودی

آفتاب در چشم هایم قد می کشید
موسیقی هوا چین برمی داشت / چرخ می خورد
و من زن می شدم
مثل کودکی تو
مثل روز هایی که ارتفاع صندلی از قد تو بالا می رفت
و من مثل تو در خودم جا می ماندم
برای زبان آینه
برای عقربه هایی که در شیب شب می ایستاد